

# "محل هرات" چه‌گونه شکل گرفت وچه مسیری را پیموده است؟

## (قسمت 10 الی 13)

### قسمت دهم

"ش. آهن‌گر" قسمت دهم بحثش را این‌گونه آغاز می‌نماید:

«جبهه انجیران در هرات در شرایط سخت، آنجا که دست مکار سوسیال امپریالیسم روس جلاد وار لبه تیز جنایتش را بدان متوجه ساخته بود، و آنگاه که عاملین امپریالیسم غرب با ردای ظاهر فریب اسلامی از پشتوانه عقاید و سنن مردم، باتسلط فرهنگ منحط گذشته برخوردار بودند، کمر همت بست و در جنگ با تمام مظاهر استعمار دست و پنجه نرم کرد و باری بس گران در کوره راهی تنگ و تاریک بردوش کشید.

جبهه در کار تشکیلاتی درونی پیگیر، مصمم ولی کم تجربه و جوان بود. با آن هم فضای موجود در جبهه بر اساس ضوابط تشکیلاتی مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی و رفیقانه مختص به خود فراهم گردیده بود. به حدی که جبهات مرتبط و متحد آن بر نظم و استحکام آن رشک می بردند و بر نزدیکی خویش با آن مباهات می کردند.....

جبهه قبل از درگیری با گروه لومین "جمعیت اسلامی"، درس هائی دندان شکن به روس ها - کوبانی ها داد که تاجان به تن دارند لرزه از آن جدا نیست.» (صفحه 27 سند - تأکيدات از ماست)

ما به صراحت اعلام می‌کنیم که نه تنها "ساما" در جبهه انجیران «در جنگ با تمام مظاهر استعمار دست و پنجه نرم» نکرد، بلکه هم‌نوا با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست با "جمعیت اسلامی" درگیر جنگ بود. ما در طول دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیسم اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده شان جبهه‌ای در هرات سراغ نداریم که «در جنگ با تمام مظاهر استعمار» جنگیده باشد. تمامی جبهاتی که در جنگ مقاومت ضد اشغال سوسیال‌امپریالیسم در هرات ایجاد گشت تحت رهبری احزاب جهادی قرار داشت که بعضی از این جبهات به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی مانند جبهات "ساما" تحت رهبری "تشکیلات مشهد" تسلیم گردید که هم‌نوا با سوسیال‌امپریالیسم اشغال‌گر علیه باندهای وابسته به امپریالیسم غرب جنگید. بقیه جبهات تحت رهبری احزاب ارتجاعی جهادی در جهت تأمین منافع امپریالیسم غرب در حرکت بود. تاریخ افغانستان در ظرف 4 دهه گذشته به خوبی این حقیقت را بیان می‌نماید.

"ش. آهن‌گر" می‌گوید که «جبهه در کار تشکیلاتی درونی پی‌گیر، مصمم» بود و «بر اساس ضوابط تشکیلاتی مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» تشکیل گردیده بود. ما شاهدیم که «تشکیلات درونی» جبهه در ارتباط گیری با خاد رژیم پوشالی کاملاً «پی‌گیر و مصمم» بود، اما ضوابط تشکیلاتی آن به هیچ‌وجه «مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» نبود. تشکیلی «مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» است که مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم رهنمای اندیشه و عملش باشد، نه مشی ارتجاعی اسلامیستی.

"ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«جبهه قبل از درگیری با گروه لومین "جمعیت اسلامی"، درس هائی دندان شکن به روس ها - کوبانی ها داد که تاجان به تن دارند لرزه از آن جدا نیست.»

اصلاً چنین چیزی حقیقت ندارد، مردم هرات کاملاً شاهد و گواه آنند که جنگ با روس‌ها - کوبایی‌ها در غرب سرک هرات رخ داد نه در شرق سرک. در زمان جنگ روس‌ها - کوبایی‌ها "ساما"یی‌ها در شرق سرک در حالت تسلیمی به سر می‌بردند. فقط تعدادی از "ساما"یی‌ها در غرب سرک همراه با گروپ فیض‌الدین در قریه جغرتان ولسوالی انجیل هرات همراه روس‌ها - کوبایی‌ها جنگیدند. این جنگ شان واقعاً قابل تقدیر است. اما بعد از این جنگ بود که "ساما" برای فیض‌الدین هم تمایلات تسلیم‌طلبانه ایجاد نمود و فیض‌الدین را به دام تسلیمی انداخت.

"ش. آهن‌گر" در مورد جنگ و درگیری‌ها با "جمعیت اسلامی" می‌خواهد خود را برانت دهد و تمام گناه جنگ و درگیری را به گردن "جمعیت اسلامی" و تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی را به گردن داکتر صدیق، شیرآقا، و سید آقا بیندازد. به این چرندیات توجه نمایید: «جمعیت اسلامی» که هرگز در هرات در رأس جبهاتش کادر اخوانی نداشت، توانسته بود لومین های نامدار را سرهمبندی کند و با امکانات وسیع سلاح و پول خود، آن‌ها را مسلح نماید، یگانه نیروی بر قدرت نظامی در هرات به شمار می‌رفت و ولایت هرات را همچون بدخشان یکسره مربوط به خود می‌دانست و سایر احزاب را، از هر نام و نشانی که بودند، با استفاده از قدرت سلاح خود تحت فشار قرار می‌داد و حق حیات را از آن‌ها سلب می‌کرد. سند تحقق این امر، جنگ هائی است که «جمعیت...» تا اواخر سال ۱۳۵۹ ش وسیعاً با سایر احزاب در هرات (حزب اسلامی، حرکت انقلاب، حرکت اسلامی و محاذ ملی) انجام داده بود (قبل از درگیری با جبهه ما).

درگیری بین «جمعیت اسلامی» و «حرکت انقلاب...» در سمت شرق سرك (مربوط ولسوالی انجیل هرات) حتی قبل از ایجاد «شجا»، که بعداً به «جبهه انجیران» مسمی گشت، به وجود آمده بود که به علل آن قبلاً اشاره مجمل شد. «شجا» (شورای جان‌بازان افغانستان) در قسمت شرق سرك قرار داشت.

درگیری در جنگ فی مابین «حرکت انقلاب» و «جمعیت...» و فشار روز افزون جمعیت اسلامی، جناح حرکت انقلاب به وسیله یکی از خویشاوندان قوماندان آن، و به دستورش، با دولت رابطه برقرار می‌کند تا خود را، که در مقابل با سیل سلاح «جمعیت اسلامی» ناتوان می‌دید، تقویه نماید. روس‌ها و دست نشانگان شان، با رابطه گیری نامبرده بعداً توانستند دام شان را وسیع تر سازند و دامگیر سایر گروپ‌ها و احزاب در هرات نمایند و به اصطلاح وقت آن رسیده بود تا از آب گل آلود ماهی بگیرند. این پروسه رابطه گیری روس‌ها و دولت دست نشانده (که از عوامل مهم آن انحصارگرایی و لومپنیزم احزاب اسلامیست)، با خیلی مهارت و کهنه کاری انجام می‌شد و خیلی اسرارآمیز بود....

چگونگی رهائی سیدآغا برای «شجا» مورد سؤال بود، که با محمل گذاشتن عملیات «سازمان» و گرفتن گروگان در بدل رهائی وی، توجیه می‌شود. به جنگ نیز محمل های تنوریک موقت و گذرا با دست آوردهای نظامی و سیاسی ضد روسی گذاشته می‌شود. گردانندگان این سناریو، هیچ یک از این موارد را به رهبری حوزه غرب در ایران گزارش نداده و خودسرانه هرچه می‌خواستند، انجام می‌دادند و آن را به اعضای جبهه، دستور مرکزیت کابل وانمود می‌کردند.

جبهه در ابتدای لحظات جنگ با «جمعیت»، با آن که طرف مقابل، نیروی نسبتاً قوی داشت، عملیات ضد روسی را فراموش نمی‌کرد و عملاً بدان مبادرت می‌ورزید. ولی بعد ها که جنگ وارد مراحل بحرانی خود شد، برای جبهه دست و پا گیر شده و جنگ در بست از نظر نظامی به جنگی صرف ضد «جمعیت» بدل گشت. سید آغا و داکتر صدیق موفق می‌شوند تا سلاح هائی را از طریق دولت به اختیار جبهه بگذارند و بر آن مهر کمک مرکزیت «سازمان» بچسبایند؛ و این زمانی است که اکثریت رفقای نامدار و باعظمت جبهه به شهادت رسیده اند، که بعد با ازای آن ها گروپی هشت نفری از رفقای خارج کشور (ایران) تازه به جبهه پیوستند (رهبری حوزه غرب تا هنوز هم از روابط ناسالم جبهه خبر ندارد و به آن نیرو می‌فرستد). رابطه سیدآغا و مسئله سلاح ها در سطوحی در جبهه افشاء می‌گردد و جبهه با شدت علیه آن موضع گیری می‌کند، حتی مسئله ترك منطقه را طرح می‌کند. اما گویا با گزارشات رسیده از مرکز کابل (در آن زمان که رابطه بخش سالم جبهه با مرکز سازمان قطع شده بود، اما به وسیله شبکه جاسوسی داکتر صدیق همچنان قایم و برقرار تلقی و تبلیغ می‌شد) آن ها اعلام ختم جنگ گروهی را به زودی، با دستاوردی عظیم (گفته می‌شد که آخرین عملیات جنگی ماعلیه «جمعیت» در حالی به پایان می‌رسد که آن روز اولین عملیات پربار ضد روسی را به همراه دارد) نوید می‌دانند. ناگفته نماند که تاحال رفقای از کابل هم به جبهه پیوسته اند که عدّه شان به پانزده نفر می‌رسید. رفقای سالم جبهه، شامل رفقای هرات و رفقای که از ایران و کابل آمده اند، با هم نزدیک می‌شوند و تشکیلات تقریباً مخفی و نیمه علنی را به وجود می‌آورند تا در مقابل با جناح غیر سالم موفق بدر آیند. بخش سالم می‌کوشند که با رهبری حوزه غرب رابطه برقرار کنند و وقایع را به اطلاع برسانند و خواستار کمک شوند.» (صفحات 28 و 29 سند)

ما به این ترفندهای زیرکانه و خاینانه "ش. آهن‌گر" به خوبی آگاهیم. زمانی که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا به حملات نظامی در افغانستان پرداختند و این کشور را به اشغال خود در آوردند، "ش. آهن‌گر" و شرکاء این تجاوز و اشغال‌گری را به فال نیک گرفتند، حزب شان را در وزارت عدلیه رژیم پوشالی راجستر نمودند و به بازی‌های پارلماناریستی روی آوردند و در این باره کتاب و مقالات متعددی نوشتند تا تسلیمی شان را به اشغال‌گران و رژیم پوشالی توجیه نمایند. ده سال تمام همه با

هم به تبلیغ و ترویج این افکار و عقاید منحط تسلیم‌طلبانه پرداختند. بعد از ده سال روی هر دلیلی که بود، تسلیمی‌ها به دو بخش تسلیم‌شدگان و "ادامه‌دهندگان ساما" تقسیم گردید که "ش. آهن‌گر" مربوط به بخش ادامه‌دهندگان بود. زمانی که اعلامیه "ادامه دهندگان ساما" پخش گردید تمام گناه تسلیمی و تسلیم‌طلبی را به گردن مرکز انداختند و حتی یک کلمه در مورد این‌که ده سال تمام با اشغال‌گران هم‌نوا بودند و کتاب تسلیم‌طلبانه "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" و چندین مقالات تسلیم‌طلبانه پارلمنتاریستی را به رشته تحریر در آورده بودند نگفتند و هیچ‌گونه انتقادی از خود نکردند.

بحث درگیری و جنگ با "جمعیت اسلامی" و تسلیم نمودن جبهات هرات به اشغال‌گران نیز چنین است.

"ش. آهن‌گر" می‌نویسد که:

«"جمعیت اسلامی" هرگز در هرات در رأس جبهاتش کادر اخوانی نداشت.»

او به این طریق می‌خواهد تا گناه جنگ داخلی را به گردن «لومپن‌های نامدار» "جمعیت اسلامی" بیندازد. اما حقیقت از چه قرار بوده است؟

روز 22 حوت 1357 خورشیدی مردم ولسوالی پشتون زرغون تحت رهبری ملا غلام حیدر آخوند، از جمله اخوانی‌های مشهور، قیام نمودند و در روز 23 حوت 1357 خورشیدی مردم ولسوالی غوریان و ولسوالی شیندند هرات قیام نمودند. در این مدت اخوان خود را زیر نام جمعیت‌العلماء جمع و جور نموده بود و به کمک "جمهوری اسلامی ایران" چهار گروه مسلح تحت رهبری "گل احمد تیزان، کمال قلبه گز، شیرآقا چونگر و گل احمد مشهور به گلک کور" به روز 24 حوت 1357 خورشیدی به هرات می‌فرستند که صبح روز پنج‌شنبه 24 حوت جنگ را از درب قندهار شروع می‌نمایند که تا ساعت ده صبح به قیام عمومی مردم هرات منجر می‌شود. هم زمان با این قیام عکس‌های گلبدین، ربانی و مولوی محمد نبی زیر نام "جمعیت‌العلماء" به دیوار قریه‌جات نصب می‌گردد. بعد از مدتی "جمعیت اسلامی" و "حزب اسلامی" جدا می‌شوند و "جمعیت‌العلماء" برای مولوی محمد نبی می‌ماند.

زمانی که "جمعیت اسلامی" به نام مستقل خود (اوایل 1358 خورشیدی) شروع به فعالیت می‌کند یکی از کادرهای برجسته اش "استاد عبدالله فرهاد" در رأس "شورای شهری هرات" قرار می‌گیرد. او نه تنها "رئیس شورای شهری هرات" بود بلکه گروه مستقل خود را نیز داشت. "جمعیت اسلامی" گروه‌های لومپن را نیز از طریق "شورای شهری هرات" رهبری می‌نمود، البته گروه‌های لومپنش تا حدودی استقلالیت خود را داشتند و بعضی کارها را خود سرانه انجام می‌دادند. در طول سال 1358 خورشیدی لومپن‌های تمام احزاب جهادی با هم رفاقت لومپانه شان را پیش می‌بردند و در جنگ با رژیم بین شان یک هم‌آهنگی وجود داشت. بعد از لشکر کشی سوسیال‌امپریالیزم به افغانستان بین شان نیز این هم‌آهنگی برقرار بود. اواسط سال 1358 خورشیدی "صفی الله افضلی" کادر برجسته دیگر اخوان با گروهش وارد هرات می‌گردد. بعد از کشته شدن عبدالله فرهاد، "جمعیت اسلامی" در یک جلسه رهبری "شورای شهری هرات" را به قاری عزیزالله مشهور به حاجی قاری می‌سپارد که تا پیروزی مجاهدین در رأس این رهبری قرار دارد. در سال 1358 خورشیدی قبل از درگیری میان "جمعیت اسلامی" و "جمعیت‌العلماء" گروه‌های نظامی "جمعیت اسلامی" به رهبری اسماعیل خان، علاء الدین، انجینر ضیاء، انجینر میراحمد غوریانی، سلام حیدری، عبدالله حوض کرباسی و قتالی‌ها در هرات جا به جا می‌شوند که همه شان کادرهای برجسته اخوانی اند و در داخل این گروه‌ها نیز کادرهای اخوانی مانند مولوی غلام محمد مصنون، سید احمد معلم غوریانی، معلم نورالدین اوبهی، صلاح الدین جویان، حاجی میر، مولوی عزیز، مولوی عبدالرحمن، قاضی نذیر حنیفی، معلم مجید... بودند که علاوه بر کار نظامی کارهای تبلیغاتی را نیز عهده دار بودند. در همین سال گروه‌های نظامی "حزب اسلامی" نیز در هرات جاگزین می‌گردند و تورن رسول به صفت امیر عمومی حزب اسلامی در هرات مقرر می‌شود که همه از کادرهای برجسته حزب اسلامی اند. "حرکت اسلامی" از همان ابتدای جبهه‌سازی دارای کادرهای برجسته اخوانی بود و چند گروه دیگر مربوط به ایران مانند سپاه پاسداران و ... که از سال 1359 در هرات دست به تحرکات نظامی زدند از طرف ایران رهبری می‌گردید.

تمامی این گروه‌ها با یکدیگر همکاری داشتند. زمانی که "ساما" در شرق سرک از طریق "تشکیلات مشهد" و در رأس آن "ش. آهن‌گر" جای پا می‌یابد، آهسته آهسته خط و مشی تسلیم‌طلبانه ملی برای «به دست آوردن امکانات (پول و سلاح) از طریق "تشکیلات مشهد" روی دست گرفته می‌شود. با رابطه‌گیری "تشکیلات مشهد" با "خاد" جنگ‌های ضد رژیم که توسط شیرآقا صورت می‌گرفت به جنگ با "جمعیت اسلامی" کشیده شد (این رابطه گیری با خاد و جنگ با "جمعیت اسلامی" قبل از آمدن سیدآقا و "شجا" به جبهه

است). "شورای جان‌بازان" یا "شجا"، همان‌طوری که در قسمت‌های قبلی بیان نمودیم در سال 1359 خورشیدی توسط سیدآقا با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده بنیان‌گذاری گردید، حتی غفار گل از روابط توده‌یی سیدآقا است. زمانی که سیدآقا ایران می‌رود و با "ش. آهن‌گر" تماس می‌گیرد "شجا" را با "ساما" ادغام می‌نماید. این زمانی است که "تشکیلات مشهد" روابط با خاد گرفته و رفت آمد بین نماینده "تشکیلات مشهد" و خاد صورت گرفته و شیرآقا نیز با "خاد" رابطه داده شده است.

زمانی که سیدآقا با گروه مسلحش به سمت هرات می‌آید تا در منطقه‌اش مستقر گردیده و با اشغال‌گران و رژیم پوشالی وارد جنگ گردد، پلان شده او را به خاد تسلیم می‌کنند. بعد از چند روز او را با این تعهد که با شیرآقا یکجا در جنگ با جمعیت شرکت نماید از خاد بیرون می‌نمایند و به جبهه می‌فرستند. غفار گل حینی که از این رابطه با خبر می‌شود با صفی الله افضلی کادر بلند پایه "جمعیت اسلامی" رابطه برقرار می‌کند و با سیدآقا قطع رابطه می‌نماید. از این زمان به بعد جنگ بین جبهه انجینران و "جمعیت اسلامی" شروع می‌گردد. حینی که جنگ شروع می‌شود فقط "محمد آخند زاده" و بعد استاد واجد و انجینرکریم علیه اشغال موضع دارند، که هر سه نفر شان به شکل مرموز و توطئه‌گرانه کشته می‌شوند. "ا.ح." (کسی که از جبهه گلران به شرق سرک آمده و پیوند تشکیلاتی با "ساما" ندارد) می‌گوید که "محمد آخند زاده" برایم می‌گفت که از جبهه بوی تسلیمی می‌آید. "محمد آخند زاده" و استاد واجد تا زمانی که زنده بودند جبهه به صورت مخفی با خاد روابطش را ادامه می‌دهد. طبق گفته "ا.ح." "تشکیلات درون" جبهه تحت رهبری "تشکیلات مشهد" هر دو نفر را آگاهانه به سمت مرگ می‌فرستند. "محمد آخند زاده" را بعد از زخمی شدن به شفاخانه حوزوی هرات روان می‌کنند، در حالی که "ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«شعبه صحی دارای سه داکتر و چهار معاون داکتر بوده است. شعبه صحی در رسیدگی امور صحی به مردم شب و روز نمی‌شناخت و پرسونل طبی اش همیشه مصروف مداوای مردم بودند.» (صفحه 24 سند)

سوال اینجاست که با این تشکیلات صحی چرا "محمد آخند زاده" به شفاخانه حوزوی هرات فرستاده می‌شود تا به دست جنرالان روس کشته شود؟ و چرا استاد واجد با آن که قوماندانان جبهه به روان نمودنش به منطقه جنگی خطرناک مخالفت می‌کنند به آن منطقه روان می‌شود؟ و چرا افرادی که توسط جبهه برای استاد واجد داده می‌شود توسط شیرآقا تعویض می‌گردد؟ بعد از مرگ این دو نفر جبهه کاملاً به طور علنی تسلیم می‌شود و تانک‌های اشغال‌گران و رژیم پوشالی به منطقه می‌آید و "تشکیلات جبهه" سر از پا نمی‌شناسد و به استقبال تانک‌ها رفته و روی آن‌ها سوار می‌شوند که با انتقاد شدید نیروهای که با "ساما" پیوند ایدئولوژیک نداشته بل که پیوند سیاسی و جبهه‌یی دارند روبرو می‌شوند. طبق گفته شواهد عینی در همین زمان یک انجینر پشتو زبان نزد سیدآقا می‌آید و برایش می‌گوید که مرا ایران روان کن. سیدآقا معذرت می‌خواهد. او دوباره می‌گوید که:

«من تحمل این همه جنایت را ندارم. اگر مرا ایران روان نکنید هم تو و هم خود را می‌کشم.»

سیدآقا دستور میدهد که او را ایران روان کنند. بقیه تا زمان فروپاشی جبهه با این تسلیمی هم‌نوا پیش رفتند.

این که "ش. آهن‌گر" می‌گوید که:

«چگونگی رهایی سیدآقا برای "شجا" مورد سوال بود، که با محمل گذاشتن عملیات "سازمان" و گرفتن گروگان در بدل رهایی وی،

توجیه می‌شود.»

یک حقیقت انکار ناپذیر است. زیرا همان‌طوری که گفتیم "شجا" با روحیه ضد اشغال بنیان‌گذاری گردیده بود. زمانی که سیدآقا تحت رهبری "تشکیلات مشهد" از خاد بیرون می‌گردد، برای "شجا" سوال برانگیز بود که چه‌طور مسئول شان با یک پشتاره اسناد از خاد رها گردیده است؟ اما این "تشکیلات مشهد" و در رأس آن "ش. آهن‌گر" بود که: «با محمل گذاشتن عملیات "سازمان" و گرفتن گروگان در بدل رهایی وی...» آن را توجیه نمودند.

در زمان درگیری "جمعیت اسلامی" با جبهه "ساما" در شرق سرک هرات، "جمعیت اسلامی" با هیچ یک از احزاب دیگر مانند حزب اسلامی، حرکت اسلامی و حتی مانند گروه فیض‌الدین مربوط "جمعیت‌العلماء" درگیری نداشت. در این زمان دو گروه بزرگ نظامی در هرات وجود دارد یکی "جمعیت اسلامی" و دیگری "حزب اسلامی". درگیری "جمعیت اسلامی" با فیض‌الدین هم زمانی شروع شد که فیض‌الدین تحت رهبری خردمندانه "رفیق ولید" به رژیم پوشالی تسلیم گردید. درگیری نظامی "جمعیت اسلامی" با "حزب اسلامی" هم زمانی شروع گردید که تورن رسول برای رابطه‌گیری با دولت به خاد رفت.

جریان این درگیری از چه قرار بود؟ طبق گفته یکی از شواهد زنده مربوط به جریان دموکراتیک نوین که در زندان با یکی از استادان ادیب فراه و منسوب به جریان دموکراتیک نوین که عضویت حزب اسلامی را دارا بود، آشنا گردیده بود، بعد از رهایی از زندان او را در مشهد می‌بیند، او مکتوب حزب اسلامی به امضاء گلبدین را به وی نشان می‌دهد. این فرد می‌گوید که در نامه به امضاء گلبدین نوشته شده بود که:

«شما برای پاک‌سازی منطقه از وجود همه گروپ‌ها تلاش نمایید و اگر کدام گروپی سدی سر راه تان می‌شود با همکاری دولت او را از سر راه تان بردارید.»

بعد از این مکتوب، تورن رسول و بقیه قوماندانان مانند جمعه گل پهلوان در تونیون، حاجی رحیم کوابیان، کریم صغیر در کورت، کریم زینل در کرخ... با خاد تماس می‌گیرند که با کمک خاد "جمعیت اسلامی" را از سر راه خود بردارند. در این زمان "جمعیت اسلامی" از رفتن تورن رسول به خاد اطلاع می‌یابد و بالفعل در غرب سرک بالای گروپ‌هایش حمله می‌کند. تمام روابط توده‌یی که از چند و چون قضیه خبر نیستند از رابطه تورن رسول به خاد شگفت زده شده بودند به "جمعیت اسلامی" تسلیم می‌شوند به استثنای تعداد اندکی از اعضای حزب که مقاومت نموده و بعد سلاح‌های شان را به جمعیتی‌ها تسلیم نموده و به ایران می‌روند. این اتفاق فقط در غرب سرک رخ می‌دهد، در شرق سرک گروپ‌های جمعه گل پهلوان در تونیون، گروپ حاجی رحیم در کوابیان، گروپ ارباب کریم زینل در کرخ و گروپ کریم صغیر در کورت با آن‌که به رژیم تسلیم شده بودند دست ناخورده باقی ماند، زیرا در شرق سرک "جمعیت اسلامی" توان مقابله با آن‌ها را نداشت. "جمعیت اسلامی" حتی در گل‌ران بالای گروپ جمعیت‌العلماء که مربوط "ساما" بود حمله نکرد. بالای گروپ معلم فضل‌احمد بالته در غوریان که منسوب به جریان دموکراتیک نوین بود، و حتی صفی‌الله‌افضلی را اخطار داده بود که دیگر غوریان را ترک کند، حمله نکرد. زمانی که معلم فضل‌احمد بالته زخمی می‌گردد و جهت تداوی ایران می‌رود و یک تن از معلمین مربوط به جریان دموکراتیک نوین با او ایران می‌رود، رهبری جبهه به برادرانش می‌ماند، برادرانش به دزدی می‌پردازند و مردم به "جمعیتی‌ها" از آن‌ها شاک می‌شوند. در آن زمان زمینه مناسب به دست جمعیت برای حمله بالای گروپ معلم فضل‌احمد می‌افتد و آماده‌گی می‌گیرند و طبق دستور اسماعیل خان بالای گروپش حمله می‌کنند و گروپش خلع سلاح می‌گردد. تا زمانی‌که "ساما" در هرات به رژیم پوشالی تسلیم نگردید، چندین گروپ مسلح از نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین در هرات در مناطق مختلف فعال بودند و علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌جنگیدند. هیچ یک از احزاب جهادی با آن‌ها کاری نداشتند. اولاً این‌که گروپ‌های کوچکی بودند و ثانیاً زیر نام یکی از احزاب جهادی فعالیت می‌نمودند. حینی که تسلیمی "ساما"یی‌ها به رژیم پوشالی علنی شد، زمینه فعالیت برای بقیه گروپ‌های "شعله‌یی" تنگ گردید. حتی گل‌احمد معلم را در زنده‌جان در یک کمین زدند و بالای گروپ نظامی رستم که بی‌سواد بود، اما با "شعله‌یی"‌ها رابطه خوب داشت حمله نمودند و او را کشتند و گروپش را خلع سلاح نمودند.

"ش. آهن‌گر" با چشم‌پوشی از حقایق چنین می‌گوید:

«(رهبری حوزه غرب تا هنوز هم از روابط ناسالم جبهه خیرنادر و به آن نیرو می‌فرستد). رابطه سیدآغا و مسئله سلاح‌ها در سطوحی در جبهه افشاء می‌گردد و جبهه باشدت علیه آن موضع گیری می‌کند، حتی مسئله ترک منطقه را طرح می‌کند.»

آیا واقعا چنین است؟ اگر چنین است پس آن «تشکیلات منضبط» که "ش. آهن‌گر" از آن در درون جبهه نام می‌برد چه‌کاره بود؟ هنوز روابط "ساما" با خاد آشکار نیست که "ج. ن" (شاهد زنده) از این روابط باخبر می‌گردد، بالفعل جبهه را ترک نموده و عازم ایران می‌شود. او به افشاء این تسلیم‌طلبی می‌پردازد، حقایق و چشم دید خود را بیان می‌کند. "ج. ن." از طرف "ش. آهن‌گر" و دار و دسته‌اش تهدید به مرگ می‌گردد و آن‌ها سخت در تلاش کشتنش برمی‌آیند که خوش‌بختانه موفق نمی‌شوند. بعد از چندین ماه یعنی بعد از مرگ "محمد آخند زاده" و "استاد واجد" تسلیمی جبهه علنی می‌گردد. در زمان علنی شدن تا زمان فروپاشی جبهه، "ش. آهن‌گر" و شرکاء از جبهه حمایت به عمل می‌آورند. وقتی که تسلیمی "سامایی"‌ها به رژیم پوشالی کاملاً علنی می‌گردد، به مخالفت و مبارزات سخت تعدادی از فرماندهانی که "سامایی" نیستند روبرو می‌شوند. آن‌ها روی "تشکیلات جبهه" فشار وارد می‌کنند که این رابطه به کلی باید قطع گردد، وقتی "تشکیلات جبهه" از پایین زیر فشار قرار می‌گیرد، از "رهبری مشهد" هدایت می‌خواهد، "رهبری مشهد" جبهه را از قطع رابطه با دولت منع می‌کند. ما در این زمینه در قسمت‌های قبلی مفصلاً بحث نمودیم نیازی به بحث بیش‌تر نیست.

دیده درای همچو "ش. آهن‌گر" می‌خواهد تا مسئله‌ای را که همچو آفتاب روشن است انکار نماید. "ش. آهن‌گر" باید بی‌درنگ به انحرافات عمیق ایدئولوژیک سیاسی که مرتکب شده بود توجه می‌نمود و در جهت سازمان‌دهی بهتر به انتقاد از مشی نادرست و ضد انقلابی که استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را از آن‌ها سلب نموده بود و آن‌ها را در زیر درفش خون‌چکان دشمنان عمده و غیر عمده بسیج نموده بود می‌پرداخت. اما او به خود نمایی بی‌محتوا پرداخته است.

لنین می‌گوید:

«نباید به خودنمایی بی‌محتوا بپردازیم، بلکه باید بی‌درنگ با توجه به اشتباهاتی که مرتکب شده ایم، طرز بهتر سازمان دادن مبارزه را یاد بگیریم، ما نباید اشتباهات مان را از دشمن پنهان کنیم. هر کسی از گفتن اشتباهات بترسد انقلابی نیست. برعکس، اگر آشکارا به کارگران بگوییم که "بله، ما اشتباه کرده ایم" بدین معنا خواهد بود که این اشتباهات دیگر تکرار نخواهد شد و ما بهتر خواهیم توانست لحظه مناسب را انتخاب کنیم.» (لنین - مجموع سخنرانی‌ها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) - صفحه 135 - تأکید روی کلمه از ماست)

«اشتباه "چپ روی" فقط اشتباه است، بزرگ نیست و به راحتی می‌توان اصلاحش کرد. اما اگر اشتباه به تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود، در این صورت، به هیچ‌وجه اشتباه کوچکی نیست، خیانت است. این اشتباهات را نمی‌توان با هم مقایسه نمود.» (لنین - مجموعه سخنرانی‌ها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی - ترجمه م. ت. پرتو - صفحه 166 - تأکیدات از ماست)

لنین به صراحت می‌گوید و اصرار می‌ورزد که نباید اشتباهات خود را از دشمن پنهان کنیم، اما "ش. آهن‌گر" نه تنها آن را پنهان می‌کند، بلکه دوستان خود را نیز می‌خواهد فریب دهد و به آن‌ها دروغ می‌گوید. لنین می‌گوید:

«اگر اشتباه برای تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود، خیانت است. خواننده به خوبی درک می‌کند که مشی تدوین شده توسط "محفل هرات" که بعداً خط و مشی "ساما" گردید نه حتی اشتباه بزرگ، بلکه یک خط ارتجاعی - اسلامیستی است. "ش. آهن‌گر" نه تنها جرئت انتقاد از این گذشته را ندارد، بلکه آن را تقدیس نموده و می‌خواهد به درجه فضیلت ارتقاء دهد. این حرکت و عمل‌کرد را چه می‌توان نامید جز خیانت (طبق گفته لنین)؟»

وقتی ما می‌گوئیم که "ش. آهن‌گر" می‌خواهد خط ارتجاعی ضد انقلابی را که در عمل پیاده نموده به درجه فضیلت ارتقاء دهد، شاید برای خواننده سخن عجیب و نامفهوم به نظر آید، ولی در حقیقت این نمونه‌ای از تنزل مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیزم به نوعی از پیش‌پاافتادگی در دفاع از منافع اشغال‌گران و رژیم پویشالی است. بی‌فرهنگی از نوع افغانستانی‌اش لازم می‌شود تا این "نظریه" به میدان آید که «اندیشه پرولتری با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» را می‌توان با هم ادغام نمود. این گونه رهبران را لنین «بدترین مرتجعانی» نامیده که یک تشکیل سیاسی را رهبری می‌کنند. امروز ما هم در افغانستان با بدترین مرتجعانی روبرو هستیم که کار شان سراپا با روح بورژوازی اشغال‌گر سازگار است.

## قسمت یازدهم

"ش. آهن‌گر" قسمت یازدهم بحثش را این طور آغاز می‌نماید:

«قسمت سالم جبهه موفق می‌شود جلسات همگانی اضطراری را فراخواند که در آن‌ها عمدتاً روی حل مسئله جنگ با "جمعیت...» و احیای مجدد جنگ روسی جروبحث هائی به راه انداخته، و چون اکثریت با سالمین بود، توانستند فیصله‌های لازم و ضروری را به عمل آورند، که در آن‌ها ابتدا درجهت محدود ساختن جنگ گام‌های سیاسی و نظامی برداشته شده و به تحقق پیوست و بعد ها قسمت سالم توانست فیصله هائی در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد. قسمت ناسالم جبهه، که به اقلیت بود، مجبوراً و ظاهراً به فیصله هاتن می‌داد، ولی از نظر عملی ماهرانه فیصله‌ها را می‌شکست.» (صفحه 29 سند)

ما در قسمت سالم و ناسالم جبهه قبلاً صحبت نمودیم در اینجا نیاز به بحث بیشتر ندارد. ما در آن‌جا گفتیم که "ش. آهن‌گر" تسلیمی و تسلیم طلبی را نه در مشی تدوین شده رویونیستی "تازه اندیشی" بلکه در نهاد افراد و اشخاص جستجو می‌کند. در حقیقت این مشی انحرافی و رویونیستی "تازه اندیشان" بود که جبهات را بطرف تسلیمی و تسلیم طلبی کشاند، نه ذهنیت افراد و اشخاص.

"ش. آهن‌گر" همان‌طوری که هیچ شرمی از نوشتن کتاب قطور تسلیم طلبانه خود در برابر اشغال‌گران امریکایی نکرد و از فروش کتاب پول‌های زیادی به جیب زد و به تبلیغ و ترویج انقیاد طلبی و مبارزات پارلمانی پرداخت و بدون هیچ شرمی تمامی گناه ده سال تسلیمی مطلق در برابر اشغال‌گران امپریالیست را به گردن دیگران انداخت حال هم می‌خواهد که چنین کند و "رهبری مشهد" و در راس آن خودش را از این تسلیم طلبی بیرون کشیده گناه به گردن دیگران بیاندازد. او هیچ‌گاه نمی‌خواهد که مشی تسلیم طلبانه ارتجاعی - اسلامستی خویش را نقد نماید و تمامی انحرافات را ناشی از این مشی ببیند، بل که تلاش می‌ورزد که تمام تسلیمی و تسلیم طلبی را بگردن یک یا دو فرد بیندازد. طبق ادعای "ش. آهن‌گر" جبهه دارای ساخت تشکیلاتی منظم می‌باشد که دارای « شورای رهبری، قوماندانی نظامی جبهه، کمیته فرهنگی، کمیته مالی و شعبه صحی» می‌باشد، مگر ممکن است یک یا دو فرد چنین انحراف بزرگی را مرتکب شوند و "رهبری" بی‌خبر بماند؟ این عمل اشتباه نیست که از یک و یا دو فرد سرزند و رهبری در "بی‌خبری" به سربرد، بل که یک انحراف عمیق و ارتداد است. وقتی انتقال سلاح و تجهیزات ذریعه طیاره توسط رژیم پوشالی از کابل به هرات و از آنجا به جبهه انتقال داده می‌شود، چگونه از نظر "تشکیل منظم" دور می‌ماند. این حماقت محض خواهد بود که چنین ارتباط وسیع را «بی‌خبری رهبری» بدانیم. حتی گروه‌ها و افرادی که از روی خوشبینی به جبهه می‌روند این وضعیت اسفبار را فوراً درک می‌کنند، اما "رهبری" از آن بی‌خبر است!؟

ما موضوع را از قول دو تن (یکی شخص منفرد و دیگر فرمانده گروه) شاهد زنده بیان می‌داریم.

یک تن از شاهدان عینی روی خوشبینی‌ای که به جبهه دارد برای جنگیدن به جبهه می‌رود، حینی که از وضعیت اسفبار جبهه خبر می‌شود، هیچ‌گاه حاضر به گرفتن تفنگ نمی‌شود، او از مبارزه در درون جبهه چنین می‌گوید:

«روزی معلم سیدآقا مرا خواست و نامه‌ای که از طرف "رهبری مشهد" رسیده بود برایم نشان داد و برایم گفت: "ببین ... از داخل جبهه رویم فشار می‌آورند تا روابط خود را با شیرآقا قطع کنیم، اما سازمان برایم دستور می‌دهد که این رابطه را مستحکم نگهدار، من مجبورم که از دستور سازمان اطاعت کنم» در نامه تاکید گردیده بود که به هیچ‌وجه روابطش را با "اکس" قطع نکند. هدف از "ایکس" شیرآقا بود. نامه از طریق رهبری مشهد نوشته شده بود.» فرماندهانی که به تشکیلات جبهه عضویت نداشتند و فقط پیوند جبهه‌ای داشتند، سیدآقا و "تشکیلات جبهه" را برای قطع رابطه با شیرآقا و خاد زیر فشار قرار دادند. این جنجال بالاخره با "تشکیلات جبهه" به حدی می‌رسد که "تشکیلات" مجبور به دایر نمودن جلسه می‌گردد. در جلسه هر قدر که "ساما" بی‌ها تلاش نمودند تا فرماندهانی که با آنها پیوند جبهه‌ای داشتند اقناع سازند که همین روند را پیش برند، تلاش شان بی‌ثمر می‌ماند. بالاخره به فیصله قطع رابطه با شیرآقا تن می‌دهند و در این رابطه جلسه را فرا می‌خوانند.

"ا. ح" فیصله جلسه را این‌طور بیان می‌کند.

«در جلسه "تشکیلات جبهه" تا جای که امکان داشت پافشاری نمودند تا رابطه قطع نگردد، آن‌ها استدلال می‌نمودند که ما چون از نظر امکانات ناتوان هستیم و از لحاظ تاکتیکی می‌خواهیم که این امکانات را بدست آوریم و از این طریق اول دشمن هار را از سر راه برداریم و بعد روابط را با خاد قطع نمایم، چون مورد قبول واقع نشد بالاخره قطع رابطه با شیرآقا و خاد را پذیرفتند. در جلسه فیصله گردید که بلادرنگ باید شیر آقا را از سر راه برداریم و افرادش را خلع سلاح نمایم. در جلسه مطرح گردید که شیرآقا را به بهانه ختم قرآن دعوت می‌کنیم، زمانی که آمد او را همراه چند نفر که به او نزدیک اند از بین می‌بریم، وقتی او کشته شود بقیه افرادش جرئت مقابله با ما را ندارند و فوراً آن‌ها را خلع سلاح نموده و جبهه را مستقل اعلان می‌کنیم. بعد از اعلان استقلال به تمام گروه‌ها پیش‌نهاد صلح و همکاری را می‌کنیم. طبق این فیصله کارت دعوت ختم قرآن به شیرآقا و افرادش روان می‌کنیم، قبل از این که کارت دعوت ختم قرآن از طرف ما به شیرآقا برسد از درون جبهه توسط زین الدین برادر خیرالدین یک تن از شعله‌ی‌های فخرالمدارس [جذب شده "ش. آهن‌گر"] شیرآقا را از فیصله باخبر می‌سازند. بعد از این که او از پلان مطلع می‌شود پلانی برای از بین بردن جبهه می‌سجد حینی که نفر ما کارت دعوت را برایش می‌دهد او نامه‌ی عنوانی سیدآقا بدست نفر ما می‌دهد و از یک عملیات نظامی عاجل یادآوری نموده، از سیدآقا می‌خواهد که همراه افرادش جهت مشوره دادن نزدش بروند. وقتی که نامه شیر آقا رسید ما مخالفت کردیم و گفتیم که کسی او را از پلان ما با خبر نموده است. اما تشکیلات جبهه این حرف را قبول نداشت و اصرار داشتند تا نزد شیرآقا برویم. که با مخالفت شدیدی روبرو گردید و بالاخره تشکیلات سیدآقا را وظیفه داد تا تنها نزد شیرآقا برود و جریان را جویا شود. ما با این

کار مخالف بودیم. همین‌که سیدآقا نزد شیرآقا می‌رود او را خلع سلاح نموده و تحت اجبار نامه‌ای برای ما می‌نویسد و در نامه تذکر می‌دهد که حرف‌های شیرآقا درست است و از بقیه رفقا می‌طلبد تا نزدش بروند. زمانی‌که نامه سیدآقا به دست ما رسید من و "اب" مخالفت نمودیم و گفتیم که نامه را سید آقا حتماً تحت اجبار نوشته است، اما بقیه بشمول ماما غلام محمد (تشکیلات جبهه) قبول داشتند که نامه اجباری است. در همین حال خبر رسید که توسط افراد شیخ طلاب دو نفر از رفقای ما (ماما عظیم و گلاب) کشته شده اند. شیخ طلاب از افراد قاری یکدست مربوط حزب الله بود که در منطقه شیرآقا همکاری نظامی با او داشت و از جمله تسلیم‌شدگان بود. با این خبر ما جداً با فشاری نمودیم که نامه جبری است و حتماً شیرآقا به تمام افراد زیر فرمانش دستور قتل رفقای ما را صادر نموده است باید آمادگی در برابر این حيله و نیرنگ گرفته شود. اما کسانی در راس رهبری تشکیلاتی قرار داشتند تا آخر پافشاری داشتند که باید نزد سیدآقا و شیرآقا برویم. برای شان گفتیم که خودتان بروید، بالاخره رهبری ماما غلام محمد را همراه چند نفر نزد سیدآقا روان می‌کند که در بین راه به کمین افراد شیرآقا افتادند گرچه افراد همراه ماما غلام محمد خود را در پشت دیوارها انداختند و سنگر گرفته و جنگ را شروع نمودند، اما ماما غلام محمد از سنگر بلند می‌شود و دستمال را میچرخاند و برای افرادش دستور می‌دهد که از سنگر بیرون آیند و می‌گویند که ما برای مشوره عملیه نظامی می‌رویم نه برای جنگیدن. زمانی‌که افراد از سنگر بیرون می‌شوند تعدادی از افراد شیرآقا می‌آیند آن‌ها را خلع سلاح نموده و بعداً دست‌های شان را بسته می‌کنند و نزد شیرآقا می‌برند. شیرآقا و تمامی شان را به شمول سیدآقا اعدام می‌کند. جبهه کاملاً در محاصره شیرآقا درآمد. چند روز در محاصره ماندیم، افراد شیرآقا جرأت حمله به ما را نداشتند، در قریه (توبریون) یک نفر که با شعله‌ی‌ها سمپاتی داشت و گروهش مربوط شیرآقا بود برای ما خبر روان نمود که امشب می‌توانید از منطقه ما بیرون شوید. برای بسیاری این پیش‌نهاد قابل قبول نبود و می‌گفتند که این هم حيله است برای بدام انداختن ما. "ا. ب" گفت چاره‌ای جز این نداریم، به هر صورت باید برای جنگ آمادگی بگیریم و اگر حرکتی نکنیم همه نابود می‌شویم. مسئولیت را "ا. ب" پذیرفت. ما هم قبول نمودیم که رهبری گروه را به "ا. ب" سپرده شود. شبانه خود را به منطقه داکتر رساندیم. داکتر را دیدیم ما را رهنمایی نمود، از منطقه خود را کشیده و به منطقه کاکا فیض الدین رساندیم. فیض الدین از رفقا و هم پیمانان شیرآقا در جمعیت العلما بود. به فیض الدین گفتیم که می‌خواهیم ایران برویم. فیض الدین که از جریان خبر نداشت خواست تا ما یکی دو روز نزدش بمانیم، ما نپذیرفتیم و شبانه حرکت کردیم و از منطقه خود را کشیدیم. صبح که شیرآقا اطلاع حاصل می‌کند که منطقه خالی است، بطور عاجل چند نفر را نزد فیض الدین روان می‌کند تا به کمک فیض الدین ما را بر گرداند. زمانی‌که افرادش آن‌جا می‌رسد ما منطقه را ترک نموده بودیم. «این است آن واقعیتی که در جبهه هرات اتفاق افتاد. و افراد به ابتکار خود توانستند خود را از تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند نه آن چیزی که "ش. آهانگر" در بالا تذکر داده است. طبق گفته "ش. آهانگر" افراد ناسالم فقط و فقط "تشکیلات جبهه" تحت "رهبری مشهد" است که تا آخر روی ادامه رابطه با خاد و شیر آقا پافشاری داشتند. همین پافشاری انحرافی بود که تعدادی از افرادش را به قتل‌گاه فرستاد. در حقیقت تسلیم‌طلبی قبل از هر جای دیگری ابتدا از هرات شروع گردیده و توسط "نعیم ازهر" به کابل کشیده شد.

اصل واقعیتی که در جبهه گذشته همان است که شاهدان عینی بیان نموده، اما "ش. آهانگر" با پر رونی می‌گوید که دو شیوه برای بیرون رفت جبهه از تسلیم‌طلبی روی دست گرفته شد. به این گفته او توجه کنید:

«یکی طرح هماهنگی به وسیله خود جبهه و تلاش در جهت اجرای آن، که هیچ يك از احزاب و گروه های دیگر بدان وقعی نگذاشتند، و حتی آن را طوری دیگر جلوه دادند.

دیگری تاسیس "شورای صلح" است که طرح و برنامه آن توسط رهبری حوزه غرب در ایران تهیه و گروه مسلحی به همین منظور به همیاری رفقا به هرات اعزام شد. این طرح به وسیله یکی از رفقای رزمنده ما که از طرف رهبری حوزه غرب موظف شده بود (تفصیل این طرح در صفحات بعد نگاشته می‌شود) در جبهه سمت غرب هرات، عملی شد و گام‌هایی در جهت صلح برداشته شد؛ که متأسفانه به وسیله توطئه های دولت، که در جناح دولتی شده "حرکت انقلاب" متجلی می‌گشت، و مکتبی های اخوان اخلال می‌شد.

در قسمتی از طرح و تطبیق کلیه مواد فوق رفقای مقیم خارج کشور (ایران) هم سهم بسزائی ادا نمودند:

گفتنیست که به مجرد اطلاع رهبری حوزه غرب از وقایع اسفبار اتفاق افتاده در جبهه، رهبری حوزه غرب، بلادرنگ عمل خانانانه منحرفین را تسلیم‌طلبی خوانده و شب و روز در نجات رفقای سالم از آن ورطه می‌کوشد و در این راستا برنامه و عملکرد وسیعی را



در دست اجرا می‌گیرد. از جمله در "شورای هماهنگی احزاب اسلامی" در ایران، به وسیله نمایندگان ما در "جمعیت علما"، مسئله جنگ "حرکت انقلاب" و "جمعیت اسلامی" وسیعاً مورد مذاقه قرار گرفت و در نتیجه "جمعیت اسلامی" از "شورای هماهنگی" طرد شد و با استدلال محکم رفقای ما، اکثریت قاطع سازمان های شرکت کننده در "شورای هماهنگی" بر حقانیت ما صحنه گذاشتند و طرح صلح رفقای ما را پذیرا شدند. همزمان طرح اعزام گروه مسلح نجات نیز روی دست رهبری حوزه غرب قرار گرفته و عملی می‌شود.» (صفحه 30 و 31 سند - تاکیدات از ماست)

طوری که بیان شد اصلاً در «جبهه هم‌آهنگی» وجود نداشت، طبق گزارش فوق بخوبی دیده می‌شود که "تشکیلات جبهه" تا آخر روی بر قراری رابطه با فشاری می‌کند و فقط نیروهای بیرون از "تشکیلات" با قطع رابطه با فشاری دارند. و حتی "تشکیلات جبهه" تا آخر به گرفتن رابطه خوشبین اند به همین دلیل هم هست که تعدادی از نیروهایش را به قتل‌گاه فرستاد. بعد از این که دیگر امیدی به "تشکیلات جبهه" نماند مسنولیت رهبری را به یکی از فرماندهان می‌سپارد تا آن‌ها را از مرگ حتمی برهاند. اگر "هم‌آهنگی" میان جبهه وجود می‌داشت اول این که شیرآقا از طرح پلان جبهه انجینران با خبر نمی‌شد و دوم این که تعدادی از افراد مربوط به "تشکیلات جبهه" قربانی نمی‌گردید. چون "رهبری" نشسته در مشهد با طرح مشی انحرافی شان تا آخر پافشاری روی ارتباط گیری با خاد و شیرآقا را داشتند، "تشکیلات جبهه" مجبور به پیاده نمودن دستورات بود، باید چنین اتفاقی روی میداد تا تعداد به قتل‌گاه می‌رفت تا بقیه می‌توانستند دلیلی به قطع ارتباط داشته باشند. در قسمت بعدی این را به‌تر خواهیم شگافت. و اما در مورد "شورای صلح" ما که در جریان این وقایع قرار داریم و شاهدان عینی و زنده جبهه هم موجود اند اصلاً از طرف «رهبری حوزه غرب در ایران تهیه» نگردید، بل که بالعکس برای روحیه دادن "تشکیلات جبهه" افراد مسلحی روان می‌گردید تا ارتباط با خاد و شیر آقا بیش‌تر از پیش مستحکم باقی بماند. چنان‌چه جناب "ش. آهن‌گر" در قسمت‌های گذشته این را بارها تکرار نموده و از روان نمودن یک گروه 30 نفری به شرق سرک هرات با آب و تاب یاد می‌کند. (در قسمت بعدی روی این موضوع بیش‌تر صحبت خواهیم نمود.)

طوری که بیان گردید که گام‌های عملی در جهت قطع رابطه نه از طرف "رهبری مشهد" و نه هم از طرف "رهبری جبهه" برداشته می‌شود، بل که از طرف نیروهای گرفته می‌شود که هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با "ساما" ندارند. همین تصمیم گیری آن‌هاست که حد اقل 30 نفر باقی‌مانده را از مرگ حتمی نجات داد.

«رفقای مقیم خارج کشور (ایران) هم سهم بسزایی» در تطبیق مواد پروتوکل شده با خاد ادا نمود، نه در جهت قطع رابطه با تسلیمی. "ش. آهن‌گر" می‌گوید که «به مجرد اطلاع رهبری حوزه غرب از وقایع اسفبار اتفاق افتاده در جبهه، رهبری حوزه غرب، بلادرنگ عمل خاننانه منحرفین را تسلیم طلبی خوانده و شب و روز در نجات رفقای سالم از آن ورطه می‌کوشد»

طوری که قبلاً سوال نمودیم باز هم پرسان می‌کنیم که چرا "ش. آهن‌گر" افراد سالم و ناسالم جبهه را مشخص نمی‌کند؟ چرا بطور مشخص روی افراد ناسالم انگشت نمی‌گذارد و به کلیات بافی می‌پردازد؟ هرگاه چنین کاری بکند یقیناً پای خودش به طور مشخص به تسلیمی و تسلیم طلبی کشیده می‌شود. او می‌خواهد که با کلیات گویی دامن خود را پاک جلوه دهد. چنان‌چه "ش. آهن‌گر" بخوبی آگاه است که یک تن از تسلیمی‌ها را (سکندر) همراهش به کنفرانس سرتاسری "ساما" برد. اگر بطور مشخص صحبت نماید باید این سوال جواب گوید که چرا چنین تسلیم طلبی را باخود به کنفرانس سرتاسری برده است؟

تمام انقلابیون هرات و بخصوص کسانی که در جبهه شرق سرک بودند دقیقاً میدانند که این یک حرف پوچ و میان تهی است، زیرا علاوه بر این که هیچ تلاشی از طرف «رهبری حوزه غرب در ایران» برای قطع رابطه صورت نگرفته و طوری که گفتیم این تلاش بیش‌تر در جهت تحکیم روابط با خاد بوده است. هرگاه اعلامیه‌ای در این زمینه داده می‌شد باید در همان وقت بدست‌رس جنبش قرار داده می‌شد. طوری که بیان داشتیم که در راس کمیته‌های مشهد، تهران، اصفهان، کرمان، شیراز و زاهدان "سامایی"ها قرار داشتند و تمامی آن‌ها با سپاه پاسداران ایران همکاری می‌کردند. چرا "ش. آهن‌گر" جلو این همکاری را نگرفت.

ما بخوبی واقفیم که "ش. آهن‌گر" و شرکا تلاش نمودند تا نیروی رزمنده توده‌های ستم‌دیده و نسل جوان کشور را تحت تاثیر نیروهای ارتجاعی و بنیاد گرایان اسلامی قرار داده و سمت و سوی مبارزات و مقاومت ملی مردمی و انقلابی را با طرح مشی ارتجاعی - اسلامیستی خود از آن‌ها بگیرند. این کار نه تنها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" صورت گرفت، بل که در

زمان قدرت احزاب ارتجاعی جهادی و حتی زمان اشغال کشور توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا نیز صورت گرفته است. او با نوشتن کتاب قطور خویش قانون گرای، رفرمیسم و پارلمانتاریزم را ترویج نموده است. ما باید سعی نمایم تا نیروی رزمنده توده‌های ستم‌دیده و نسل جوان کشور را از تأثیرات نیروهای ارتجاعی بنیاد گرایان اسلامی (پان اسلامیستی)، ریفرمیستی، اکونومیسم، قانون گرای و شنونیزم امپریالیستی بیرون کشیده و سمت و سوی مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی دهیم، و راه را برای یک مبارزه راستین بخاطر بیرون راندن قهری اشغال‌گران امپریالیست، داعش و سرنگونی رژیم پویشی و بنا نهادن رژیم دموکراتیک نوین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق هموار سازیم.

## قسمت دوازدهم

«در هنگامی که جبهه هیچ نوع رابطه ای باتشکیلات، چه در داخل و چه در خارج از کشور، نداشت، تلاش هانی که در جهت تامین رابطه می کرد عقیم می ماند. اما آنچنان که گفتیم تشکیل خارج از کشور، یا رهبری حوزه غرب سازمان، به مجرد اطلاع از حوادث ناگوار، با متانت تمام روی بن بست جبهه و راه حل آن تلاش می کند و بعد از تحلیل همه جانبه موضوع بر آن می شود تاجبیه را فراخواند و از منطقه بیرون کند. بدین منظور رفیقی (آصف مدیر) را با قبول خطرات احتمالی (90%) وظیفه می دهد تا وارد هرات شده و با مسئولین مطمئن جبهه دیدار به عمل آورده و فیصله رهبری حوزه را ابلاغ نماید و تدارک آمدن هیئت اعزامی شش نفری از ایران را جهت حل عملی مسئله به بیند. رفیق خود گذر و پرتلاش ما، بعد از ایفای وظیفه و تامین ارتباط، به دست دولت گرفتار می شود و با رفتنش از توان مامی کاهد. اما گزارش جبهه را برای بار اول به رهبری حوزه غرب می فرستد که بر همان مبنا کار تشکیل خارج از کشور (ایران) در کشیدن جبهه از منطقه، عیار می شود و گروه شش نفری را با دستگیر قاطع ترک منطقه و تدابیر انتقال، به جبهه می فرستد.» (صفحه 32 سند)

هیچ‌گاه رابطه "تشکیلات جبهه" با تشکیلات داخل و خارج قطع نگردیده بود و مرتب از طریق "تشکیلات جبهه" گزارشات به "رهبری مشهد" ارائه و رهنمود خواسته می‌شد. "تشکیلات جبهه" طبق رهنمون عمل می‌کرد. فقط این ارتباط زمانی قطع گردید که پلان عملیاتی جبهه بالای شیرآقا فاش گردید و شیرآقا پلان را خنثی نمود و "تشکیلات جبهه" را بدام خود انداخت. جبهه انجینران برای مدت چند روز در محاصره بودند. در مدت این چند روز هیچ‌گونه رابطه با جبهه گرفته نشد. و «تشکیل خارج از کشور» هیچ‌گونه ارتباطی در ظرف چند روز گرفته نتوانست و نمی‌توانست بگیرد، زیرا جبهه از چهار سمت محاصره بود هیچ فردی نه توان بیرون شدن از حلقه محاصره را داشت و نه داخل شدن در منطقه. طوری که در قسمت‌های قبلی بیان نمودیم، انجینران با ابتکار عمل خود توانستند خود را از مهلکه نجات دهند.

«تشکیل خارج از کشور» (ایران) زمانی "آصف مدیر" را هرات می‌فرستد که از پانین روی "تشکیلات جبهه" برای قطع رابطه با تسلیمی فشار وارد گردیده و "تشکیلات جبهه" گزارش را به "تشکیلات مشهد" ارائه نموده بود و دستورالعملی که از ایران برای "تشکیلات جبهه" داده شده بود جنبه عملی بخود نگرفته بود. "آصف مدیر" «با مسئولین مطمئن جبهه [تشکیلات جبهه] دیدار به عمل آورده و فیصله رهبری حوزه را» برای "تشکیلات جبهه" ابلاغ نمود، تا "تشکیلات جبهه" «تدارک آمدن هیئت اعزامی شش نفری از ایران را جهت حل عملی مسئله» بگیرد. "تشکیلات خارج از کشور" (ایران) بعد «از تحلیل همه جانبه» اوضاع جبهه تصمیم بر آن می‌گیرد که چون «از لحاظ امکانات (پول و سلاح) ناتوانیم» لذا قطع رابطه به نفع ما نیست به همین دلیل برای تقویت روحیه تسلیم طلبی «گروه شش نفری را با دستگیر قاطع» استحکام ارتباط نه «ترک منطقه و تدابیر انتقال به جبهه می‌فرستد» هرگاه «گروه شش نفری از رفقای با تجربه و رزمنده» با «دساتیر قاطع ترک منطقه و انتقال جبهه» به جبهه فرستاده شده بود، چرا سید آقا و بعد ماما غلام محمد همراه چند نفر رزمنده به قتل‌گاه شیرآقا فرستاده شده و تمام شان از دم تیغ شیرآقا گذشتند. "ش. آهن‌گر" برای برانته خود و شرکا می نویسد که :

«همزمان با رسیدن گروه شش نفری از رفقای با تجربه و رزمنده ما از ایران، تضادها به تصادم منجر می‌گردد و عملاً بین جبهه و سایرین مرکز کشیده می‌شود و دشمن تدارک همه جانبه می‌بیند.» (صفحه 32 سند)

اصلاً با رسیدن این «گروپ شش نفره» جدل بین «تشکیلات جبهه و شش نفر از یک طرف و فرماندهان جبهه که پیوند تشکیلاتی با «ساما» نداشتند از طرف دیگر بالا گرفت که بالاخره جبهه همراه با شش نفر چاره‌ای جز پذیرفتن خلع سلاح شیرآقا و گروپش را ندارند. وقتی شیرآقا از این پلان مطلع می‌گردد، او «تشکیلات جبهه» را همراه افرادی که بهانه عملیات نظامی نزد خود می‌طلبند. این «تشکیلات جبهه» و شش نفر اند که با خوشبینی حاضر اند تا نزد شیرآقا بروند. ابتدا سید آقا را روان می‌کنند و به تعقیب آن ماما غلام محمد را با چند نفر رزمنده می‌فرستند. چرا چنین می‌شود؟ علت آنست که «فیصله قطعی» رهبری مشهد به «تشکیلات جبهه» عدم قطع رابطه است. سید آقا بر مبنای همین فیصله نزد شیر آقا می‌رود و ماما غلام محمد در حالی که دو نفر (گلاب و ماما عظیم) توسط افراد شیخ طلاب در همان روز کشته می‌شوند و این موضوع را افراد خارج از «تشکیلات جبهه» به عنوان زنگ خطر برای جبهه و جنگ علیه جبهه اعلام می‌کنند، اما «تشکیلات جبهه» و «شش نفر از رفقای با تجربه و رزمنده» برای این که بتوانند «دستورات قاطع تشکیل خارج از کشور» را در عمل پیاده کنند ماما غلام محمد را با چند نفر به قتل‌گاه روان می‌کنند. بعد خودشان از چهار سمت در محاصره قرار می‌گیرند. اگر جرئت و شهامت "ا. ب" در جبهه نمی‌بود دقیقاً 30 نفر باقی‌مانده نیز قتل عام می‌شدند. فیصله غلط و تسلیم طلبانه «تشکیل خارج از کشور» بود که تعدادی از نیروها را به قتل‌گاه روان نمود.

"ش. آهن‌گر" در مورد «گروپ شش نفره از رفقای رزمنده و با تجربه» در مورد اجرای فیصله قاطع تشکیلات خارج از کشور (ایران) چنین می‌نویسد:

«گروپ رفقای تازه رسیده از ایران با خود فیصله های قاطع رهبری حوزه غرب را مبنی بر ترك منطقه همراه دارد؛ ولی با گزارشاتی که از جبهه به دست می‌آورد دل خوش می‌کند. بناءً مسئله را درجبهه به فراندم می‌گذارد، که آن هم نتیجه نمی‌دهد و مقداری وقت را می‌گیرد. در همین گیر و دار است که دشمن دست و پا می‌کند و طرح های مستشاران نظامی روس را به منصفه اجرا می‌گذارد و با توطئه های غافلگیر کننده، تعدادی از رفقای متعهد، رزمنده، شجاع و وفادار به مردم به شهادت می‌رسند و عرصه بر جبهه تنگ می‌شود.» (صفحه 32 سند)

این شش نفر چگونه «رفقای با تجربه و رزمنده» بودند، به جای این که «فیصله قاطع» «تشکیلات ایران» را عملی کنند، خودشان به «گزارشاتی که از جبهه بدست می‌آورند دل خوش می‌کنند» که با این عمل جبهه را بکام مرگ می‌فرستند؟ دقیقاً بحث همان است که در مورد «گروپ شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه نمودیم» یعنی پیاده نمودن «فیصله قاطع» «تشکیلات ایران مبنی بر استحکام رابطه نه چیز دیگر. نویسنده در قسمت یازدهم سندش و قبل از رسیدن «گروپ شش نفر از رفقای رزمنده» چنین می‌گوید:

«قسمت سالم جبهه موفق می‌شود جلسات همگانی اضطراری را فراخواند که در آن ها عمدتاً روی حل مسئله جنگ با «جمعیت...» و احیای مجدد جنگ روسی جروبحث هائی به راه انداخته، و چون اکثریت با سالمین بود، توانستند فیصله های لازم و ضروری را به عمل آورند، که در آن ها ابتدا درجهت محدود ساختن جنگ گام های سیاسی و نظامی برداشته شده و به تحقق پیوست و بعد ها قسمت سالم توانست فیصله هائی در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد. قسمت ناسالم جبهه، که به اقلیت بود، مجبوراً و ظاهراً به فیصله ها تن می‌داد، ولی از نظر عملی ما هرانه فیصله ها را می‌شکست در قطعنامه ای که جبهه با اتکاء به بخش سالم خود توانست به تصویب برساند و بیرون دهد نکات آتی به چشم می‌خورد:»

در این قسمت بخوبی دیده می‌شود که «ش. آهن‌گر» می‌گوید که «قسمت سالم توانست فیصله هائی در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد» او حتی از تصویب قطع‌نامه صحبت می‌نماید که دارای 5 ماده است و تمام موادش توسط جبهه و «رهبری ایران» عملی گردیده است. حال چطور می‌شود که با آمدن «شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه» با در دست داشتن «فیصله قطعی» «رهبری ایران» جلسه دو باره دایر و «به فراندوم گذاشته» می‌شود.

این تناقض گویی بخوبی بیان‌گر و تثبیت کننده حرف ماست که وقتی جدل بین فرماندهان و «تشکیلات جبهه» به اوج خود می‌رسد و «تشکیلات جبهه» گزارش را به «تشکیلات ایران» می‌دهد تشکیلات ایران فوراً دست بکار می‌شود تا فیصله جبهه جنبه عملی بخود نگیرد. ابتدا «آصف مدیر» را «با 90 فیصد خطر احتمالی» به هرات اعزام می‌کنند و «فیصله قاطع» «رهبری ایران» را به «رهبری جبهه» می‌رساند و زمینه «ورود شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه» را به جبهه باز می‌کند. با رسیدن «شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه» تسلیم طلبان تحت «رهبری تشکیلات ایران» قوی‌تر می‌گردد و دوباره موضوع قطع رابطه با خاد مطرح می‌شود.

به نظر ما قسمت ناسالم و تسلیم طلب فقط رهبری ایران و رهبری تشکیلات جبهه است. بدین دلیل زمانی که جبهه انجینران موفق می شوند تا فیصله قطعی بر قطع روابط با خاد و شیر آقا، یعنی در قدم اول برداشتن شیرآقا از سر راه و خلع سلاح گروهش و ثانیاً اعلان نمودن جبهه بعنوان یک جبهه مستقل، بر "تشکیلات جبهه" بقبولانند، باز هم فقط "رهبری تشکیلات جبهه" است که از این امر سر پیچی می کند و تعدادی از نیروهایش را به کام مرگ می فرستد.

ماما غلام محمد از سخنرانان معروف دهه چهل خورشیدی و «مسئول سیاسی جبهه و یکی از موسسین نامدار حوزه»، در حالی که انجینران پافشاری دارند که نامه سیدآقا تحت فشار نوشته شده و همزمان با آن گلاب و ماما عظیم توسط افراد شیخ طلاب کشته می شوند و جبهه آن را بعنوان زنگ خطر و اعلام جنگ شیرآقا با جبهه اعلان می کند، آن قدر احمق بود که این موضوع را درک نکند و به قربانگاه برود؟ خیر! او برای تطبیق «فیصله قطعی» "رهبری ایران" به امید واری این که بتواند با شیرآقا کنار آید بطرف قتل گاه می رود. "ش. آهن گر" در مورد حادثه اسفناک جبهه و قتل رفقای شان به دست شیر آقا چنین می نویسد:

«اینست آنچه جوایس، بالآخر وضع حاکم درجبهه می توانند مسیری را به کثر راه بکشانند و نیروی پرتوان و با عظمت ما را با گرفتن چهار رفیق نامدار و جمعی از یاران شان بشکنند. رفقای همچون انجینر کریم اسطوره رزم و پیکره نستوه از مسئولین با عظمت نظامی "جبهه انجینران" و قوماندان عمومی جبهه، محمد آخندزاده، انقلابی رزمنده کامل عیار (از موسسین جبهه "شجا" و مسئول فرهنگی جبهه)، ماما غلام محمد، رزمنده پرتلاش و با ایمان به توده ها (مسئول سیاسی جبهه و یکی از موسسین نامدار حوزه)، استاد واجد، رساله شرف و عصاره مقاومت (معاون مسئول سیاسی جبهه و فرمانده یکی از گروه ها) و همزمان و یاران دلیری که گل های آزاد نوشگفته ای بودند که تند باد حوادث ایشان را پر پر نمود، از ما بگیرد و ما را درسوگ شان درخزنی عمیق فرورد» (صفحه 32 سند)

هر گاه خواننده تمامی سند ارائه شده "ش. آهن گر" را ورق زند بخوبی می بیند که "ش. آهن گر" انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی را نه در مشی انحرافی ارتجاعی - اسلامیستی، بلکه در نهاد فلان "جاسوس" می بیند. در حالی که اگر یک خط درست باشد حتی سربازی نداشته باشد سربازانی پیدا خواهد کرد و بالاخره قدرت سیاسی را بدست می گیرد و هر گاه خط نادرست باشد اگر قدرت سیاسی را در دست داشته باشد قدرت را از دست می دهد. روسیه و چین و حتی گرفتن قدرت سیاسی از طرف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مثال ارزنده است که بما می فهماند که بدون یک خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی نمی توان مسیر درست و اصولی را پیمود و دقیقاً تن به سازش های ملی و طبقاتی نداد.

انجینر کریم، محمد آخندزاده و استاد واجد هیچ گاه توسط شیرآقا کشته نشدند و فقط ماما غلام محمد «مسئول سیاسی و یکی از مسئولین نامدار حوزه» برای پیاده نمودن «دساتیر قاطع تشکیلات مشهد» با چند نفر به قربانگاه رفت.

"ش. آهن گر" می نویسد که «ماما غلام محمد مسئول سیاسی و یکی از مسئولین نامدار حوزه» است، با این هم می نویسد که از آنچه که در «جبهه می گذرد بی خبریم» کسی که الفبای مبارزه را بداند می فهمد که مسئول سیاسی به هیچ عنوان خود سرانه عمل نمی کند، بلکه مو به مو دستورات مرکزی را اجرا می کند. همین دستورات «قاطع» "ش. آهن گر" و شرکا بود که سید آقا و ما ماما غلام محمد را با چند تن از یاران شان را به کام مرگ فرستاد.

مرگ سه نفر (انجینر کریم، محمد آخندزاده و استاد واجد) با مرگ ماما غلام محمد بسیار فرق دارد. این سه تن روحیه ضد اشغال داشتند و بطور مرموزی توسط "تشکیلات جبهه" از سر راه برداشته می شوند. اما ماما غلام محمد برای پیاده نمودن دستورات قاطع تسلیم طلبانه "تشکیلات ایران" بکام مرگ رفت. بهتر است که مسئله مرگ های مرموز در درون "ساما" را از زبان افرادی که "سامایی" بودند و علیه تسلیم طلبی های "ساما" به مبارزه پرداخته بودند بشنومیم:

## الف: قتل مرموز تعداد افراد در هرات:

«حرکت عملی بسوی تسلیم طلبی در "ساما" ابتدا از هرات آغاز گردید. درگیری هائی که در اواخر سال 1359 و اوایل سال 1360 با اخوان در منطقه بوجود آمد، زمینه مساعدی برای داکتر صدیق و آذر بوجود آورد و آنها جبهه هرات را با خاد هرات در حالی

ارتباط دادند که خود نیز سلاح و مهمات اخذ شده از دولت را برای جبهه ارسال می نمودند، ولی در دورن جبهه یک جناح مخالف ارتباط گیری با دولت وجود داشت که از قدرت خوبی نیز برخوردار بود. در جریان درگیری با اخوان و در حالیکه جناح داکتر صدیق و آذر [تشکیلات جبهه] با دولت تماس دارند و کمک دریافت مینمایند و حتی عملیات مشترک علیه اخوان صورت می دهند، تعداد زیادی از افراد جناح مخالف ارتباط گیری با دولت به صورت های مرموزی به قتل میرسند. بطور مثال یکی ازین افراد مخالف بنام "کریم تیمار" کادر برجسته و قومندان نظامی که درعین حال وجهه و حیثیت خوبی نیز در جبهه دارد، در حالیکه در درون یک خانه نشسته مرمی ای به وی اصابت می نماید و به حیاتش خاتمه داده میشود. بدنبال این قتل، قتل های دیگری نیز بوقوع می پیوندد و افراد زیادی از جناح مخالف از پشت سر تیر میخورند و به شهادت میرسند.

### **ب: قتل مرموز فرید و همایون در کوهدامن:**

موقعیکه در خزان سال 1360 پیکار و انجینیر زکریا به دستور سخی و آذر با دولت ارتباط می گیرند، جناح مخالف این ارتباط گیری در مرکزیت "ساما" و در بین کادرهای این سازمان بوجود می آید که جناب "سردار" نیز در ابتدا در همین جناح مخالف جای دارد. موقعیکه ارتباط گیری پیکار و زکریا با دولت در سطح مرکزیت و کادرها علنی میگردد (؟) جناح مخالف اقداماتش را بخاطر جلوگیری از تسلیم شدن گروپ ها به دولت آغاز کرده و به بعضی از دسته های نظامی دستوراتی مطابق به مواضع شان می دهند. در یکی از همین روزهایی که بین دوجناح کشمکش در جریان است فرید و همایون که به جناح مخالف ارتباط گیری با دولت تعلق دارند یکجا با جناب "سردار" از ولسوالی سرای خواجه بطرف ولسوالی شکرده حرکت می نمایند. در جریان راه فرید و همایون به شهادت میرسند و جناب "سردار" جان سالم بدر می برد که داستان های زیادی درین مورد بافته شده است. ولی آنچه مسلم است این است که جناب سردار با گروپی از افراد مخالف ارتباط گیری با دولت که در صدد عقب نشینی بخارج از کشور بودند حرکت مینماید، ولی در بین راه به بهانه ای از خارج شدن از کشور امتناع ورزیده داخل کابل میگردد و بعداً در جلسه مرکزیت "ساما" به نفع امضای پروتوکول تسلیمی به دولت رأی میدهد و بحیث نماینده رسمی مرکزیت با دولت در ارتباط میشود و پروتوکول رسمی با دولت امضاء مینماید.

### **ج: قتل مرموز شهید پردل:**

در جریان عملیات مصادره سلاح حسین کوت یکی از کادرهای محلی "ساما" بنام معلم ستار به شهادت می رسد. با وجودی که قاتل شهید از جانب رفقا شناسائی گردیده و نه تنها به مرکزیت "ساما" بلکه به فرمانده و مسئول شکرده نیز در زمینه معلومات داده میشود، ولی در کوهدامن تبلیغات مرموزی آغاز میگردد که معلم ستار توسط پردل به قتل رسیده است. چند ماه بعد از عملیات حسین کوت در حالیکه عملیات مهم دیگری بالای لوی گلپهار در دست اجرا است رفیق پردل بصورت مرموزی مفقود می گردد. بدنبال مفقودی پردل تعداد زیادی از طرفداران پردل از "ساما" کناره گیری مینمایند زیرا که فکر می کنند پردل بدست برادران معلم ستار به همکاری حکیم، سخی و پیکار به قتل رسیده است. این وضعیت ضربت سختی بر "ساما" در کوهدامن وارد

مینماید و در تشکیلات کوهدامن پراگندگی زیادی بار می آورد. برداشت هائی در مورد این قتل موجود است که حتی پای جناب "رهبر" نیز در آن کشانده میشود، تا آن حدی که وی دستور دهنده قتل به حساب می آید.

بعد از مفقودی و شهادت پردل رهبری سیاسی و نظامی کوهدامن بدست سخی و رفقاییش می افتد و در پولینوم دوم مرکزیت "ساما" بنا به پیشنهاد سخی، "رهبر" صاحب که نه عضو مرکزیت است و نه حتی یکی از اعضای شرکت کننده در کنگره "ساما" بحیث عضو دفتر سیاسی "ساما" پذیرفته می شود. رهبری سیاسی و نظامی ای که بعد از شهادت پردل در کوهدامن بوجود می آید در سال 1360 با دولت ارتباط می گیرد و با تأیید مرکزیت پروتوکول تسلیمی با دولت را امضاء می نماید.» (مجموعه اسناد تاریخی - صفحه 207 - تأکيدات از ماست)

طوری که قبلاً بیان نمودیم محمدآخند زاده از پشت مرمی خورده بود "تشکیلات جبهه" او را به شفاخانه حوزه وی هرات فرستاد که طبق دستور روس ها با یک امپول به حیاتش خاتمه داده می شود. و استاد واجد را آگاهانه در منطقه ای می فرستند که مرگش حتمی است. گرچه فرماندهان جبهه بهترین افراد جنگی را برایش می دهند اما "از طریق جبهه برای شیرآقا دستور داده می شود تا افرادی را تعویض کند. که چنین می شود و زمانی که جنگ شروع می شود تمام افراد سنگر را رها می کنند و او تنها می ماند و اخوان او را در سنگرش می کشد. بعد از کشته شدن این افراد است که جبهه علناً به خاد تسلیم می شود و آمد و شد بطور علنی بین شان صورت می گیرد. این مسئله بیان گر آنست که برداشتن افراد سالم (ضد تسلیمی و تسلیم طلبی) به شکل زنجیره ای در "ساما" سازمان داده شده است. بخاطر بدست آوردن «امکانات (پول و سلاح)» باید بهترین نیروهای ضد اشغال و رژیم دست نشانده از میان برداشته شود تا زمینه بدست آوردن (سلاح و پول) برای تسلیم طلبان مساعد گردد. "ش. آهن گر" بعد از فروپاشی جبهه انجینران در توصیف جبهه چنین می نویسد :

واما همانطور که در وجود جبهه انجینران، هرات رونقی دیگر داشت، با عدم آن رنگی دیگر گرفت.

«1 - جبهه انجینران با بجای گذاشتن شهدای پاکبازی که عاشقانه سر در رهی توده ها گذاشتند و درس عشق را آموختند، خصم بودنش را با خصم مردم، با خون بهترین عزیزانش ثبت تاریخ خونین توده ها نمود و از این لحاظ پرستیژ سیاسی شایانی کسب کرد.  
2- آن عده دغل بازار سیاسی که چشم بسته و به ناحق علل درگیری فی مابین احزاب را وجود "جبهه انجینران" قلمداد می کردند، بازار دروغ بافی های شان کساد شده و خود به جای پنداشته خویش قرار گرفتند. اینک پس از خروج جبهه از منطقه زد و خورد های گروه های تنظیم های اسلامی همچنان ادامه دارد.

3 - تعداد زیادی از گروه های داخل هرات که به نحوی از انحا در زیر جو کار سیاسی - نظامی "جبهه انجینران" قرار داشتند، در عدم موجودیت این جبهه، روس مکار توانست علناً آن ها را بچاپد و در بست مهر خود را بر آن ها به چسباند.

4 - در نبود "جبهه انجینران" در محل، تضاد های عینی درون احزاب اسلامی که در موجودیت گروه ما نهان مانده بود، يك دم شگوفاً شد و به پارچه شدن پر قدرت ترین گروه های ارتجاعی داخل هرات انجامید.

5 - روس ها که از بازگشت انجینران با توانی بیشتر، هراس داشتند و دارند، تمام نیروهانی را که در جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب برای زدن انجینران مخفیانه کمک می کردند، علناً در يك شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دوجبهه خصم را نیز آشتی دادند.» (صفحه 32 سند)

"ش. آهن گر" در ماده اول می گوید که «جبهه انجینران با بجای گذاشتن شهدای پاکبازی... از این لحاظ پرستیژ سیاسی شایانی کسب کرد.»

ما به آن جان باختگانی که در جبهه با قلب پاک علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست مبارزه نمودند مانند انجینر کریم، محمد آخند زاده و استاد واجد سر تعظیم فرود می آوریم، اما با صراحت می گوئیم خونی که به خاطر تسلیمی و تسلیم طلبی ریخته شده نه تنها «از

لحاظ سیاسی پرستیژ شایانی کسب» نکرده، بلکه "پرستژ سیاسی و حیثیت جمعیت العلماء" را به خاک یکسان نمود و بعنوان خیانت ملی ثبت تاریخ گردیده است. اگر تسلیم شدن و تسلیم طلبی «از لحاظ سیاسی پرستیژ شایانی کسب» می‌کند پس خیانت ملی چیست؟ طبق همین فورمول است که کتاب قطور تسلیم طلبی را به رشته تحریر در آورده و پارلمان‌تاریزم را ترویج نموده است.

او در ماده دوم می‌گوید: «آن عده دغل بازان سیاسی که چشم بسته و به ناحق علل درگیری فی مابین احزاب را وجود "جبهه انجیران" قلمداد می‌کنند، بازار دروغ بافی های شان کساد شده و خود به جای پنداشته خویش قرار گرفتند. اینک پس از خروج جبهه از منطقه زد و خوردهای گروه های تنظیم های اسلامی همچنان ادامه دارد.»

اولاً این‌که نقل قول فوق الذکر از لحاظ ادبی مشکل دارد، زیرا موضوع بحثی تقریباً به 38 سال گذشته ارتباط دارد، «اینک و ادامه دارد» به حال مرتبط می‌باشد. «اینک» یک کلمه زاید است و قسمت آخر جمله باید این‌گونه نوشته می‌شد: «.... پس از خروج جبهه از منطقه زد و خوردهای گروه‌های تنظیم‌های اسلامی همچنان ادامه پیدا کرد» و ثانیاً در ماده پنجم بحث ماده دوم را رد نموده است به بحث ماده پنجم توجه نمایند: «روس ها که از بازگشت انجیران با توانی بیشتر، هراس داشتند و دارند، تمام نیروهائی را که در جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب برای زدن انجیران مخفیانه کمک می‌کردند، علناً در یک شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دوجبهه خصم را نیز آشتی دادند»

بحث ماده پنجم در حقیقت بیان‌گر آنست که "دغل باز سیاسی" فقط آقای "ش. آهن‌گر" است که هیچ‌گاه حاضر نیست که حقایق را بیان نماید. اصل حقیقت همین است که نه وجود جبهه انجیران، بلکه تسلیمی و "مشی تسلیم طلبانه" ارتجاعی "رهبری ایران" علل درگیری بین "جمعیت اسلامی" و "جمعیت العلماء" گردیده بود. چنانچه پس از به قتل رسیدن تعدادی از تسلیم طلبان و تن دادن "رهبری" تسلیم طلب به خروج از منطقه جنگ بین دو حزب متذکره به صلح منجر گردید و لومپنیزم "جمعیت العلماء" در خدمت لومپنیزم "جمعیت اسلامی" در آمد که تا فروپاشی رژیم مزدور این رابطه میان شان وجود داشت و اصلاً دیگر جنگی میان شان بوقوع نپیوست.

در ماده چهارم چنین می‌گوید: «در نبود "جبهه انجیران" در محل، تضاد های عینی درون احزاب اسلامی که در موجودیت گروپ ما نهان مانده بود، یک دم شگوفا شد و به پارچه شدن پر قدرت ترین گروپ های ارتجاعی داخل هرات انجامید.»

بوضوح دیده می‌شود که ماده چهارم با ماده پنجم کاملاً در تناقض قرار دارد. در ماده پنجم می‌گوید که «روس ها ... جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب ... در یک شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دو جبهه خصم را نیز آشتی دادند» اما در ماده چهارم از شگوفا شدن «تضادهای عینی درون احزاب اسلامی» و "پارچه شدن پر قدرترین گروپ‌های ارتجاعی داخل هرات" صحبت می‌نماید.

"ش. آهن‌گر" بجای آن‌که روش روشن واقع بینانه را که مارکسیست - لنینیست - مائونیست‌ها آن‌را در پیش گرفته است اتخاذ کند، بر عکس شیوه‌های تحریف رویدادها و وارونه ساختن حق و باطل را که سیاست مداران بورژوازی همواره بدان متوسل می‌شوند، در پیش گرفته است. لنین گفته است: «روش شرافتمندانه در زمینه سیاسی تظاهر وجود قدرت است. بکار بردن فریب و نیرنگ در سیاست نشانه سستی است» مارکسیست - لنینیست - مائونیست‌ها همیشه روش شرافتمندانه را اتخاذ کرده و همیشه به رویدادها احترام می‌گذارند. مائوتسه دون می‌گوید: «تنها کسانی که در زمینه سیاسی رو به انحطاط گذاشته اند، با اتکاء به دروغ سازی بسر می‌برند، رویدادها از هر چیز گویاتر و رساترند، رویدادها بهترین گواهانند، بگذار به رویدادها مراجعه کنیم.»

وقتی "ش. آهن‌گر" به جعل تاریخ و دروغ سازی متوسل می‌شود به این معناست که «در زمینه سیاسی رو به انحطاط گذاشته» است. واقعیت رویدادهای هرات از چه قرار است؟ مشی تسلیم طلبانه "محل هرات" علل اصلی درگیری میان "جمعیت اسلامی" و "حرکت انقلاب" در هرات گردید. این درگیری تا زمانی که مشی تسلیم طلبانه "محل هرات" و یا به‌تر بگوئیم "ساما" در جبهه وجود داشت درگیری ادامه پیدا نمود. پس از خروج رهبری تسلیم طلب از منطقه نه تنها «پر قدرترین گروپ» پارچه نگردید، بلکه هر دو حزب کنار هم نشسته و آشتی نمودند و این صلح میان "جمعیت اسلامی" و "حرکت انقلاب" تا زمان سقوط رژیم پوشالی و قدرت‌گیری جهادی‌ها ادامه یافت، و "جمعیت اسلامی" به پر قدرترین "نیرو در هرات تبدیل گردید.

"ش. آهن‌گر" در مورد جبهه شرق سرک هرات می‌گوید که:

«جبهه با دستاوردهای عظیمش، نواقص و کمبودهای بس بزرگ را نیز همراه داشته که درینجا فرازهای از آن را می‌نگاریم.» (صفحه 33 سند)

«جبهه جوان از نظر کادرهای سیاسی آگاه و باتجربه، با ازدست دادن رفقای بزرگوار، به قلت دچار شد و همین امر از انضباط و استحکام آن کاست و تشکیلات جبهه در مجاری غیر واحد و غیر اصولی کشیده شد. نتیجه آن در آخرین تحلیل، تبارز روحیه نظامی‌گری در جبهه است که کمترین تحلیل‌های سیاسی وسیع و همه جانبه ترتیب اثر می‌نهد.

چندگانگی تشکیلات پشت جبهه و رهنمودهای گوناگون، متفاوت و متضاد، که بعضی را جواسیس می‌ساختند، به ناپاوری‌ها، عدم اعتقاد و پارچه شدن بیشتر ساخت تشکیلاتی جبهه منجر می‌گردد؛ و این خود فضای مساعدی می‌شود به بهره برداری جاسوس و نفوذ بیشتر در جبهه.

عدم امکانات وسیع جهت رفع مشکلات وسیع نظامی جبهه به دست و پاگیر شدن جبهه در این ساحه منتج گردیده و جبهه را به ماجراجویی سوق می‌دهد که ما مظاهر آن را در عملکرد دیدیم.» (صفحه 34 سند)

خواننده بخوبی متوجه می‌شود که "ش. آهن‌گر" چگونه تسلیم شدن و خیانت ملی را بعنوان «دست‌آوردهای عظیم» می‌ستاید. و بعد به «نواقص و کمبودهای عظیم جبهه» اشاره می‌کند. این بدان معناست که تسلیم شدن به اشغال‌گران برای "ش. آهن‌گر" یک «دست‌آورد عظیم» است. او می‌خواهد این مطلب را بیان کند که اگر این «نواقص و کمبودهای عظیم» نمی‌بود جبهه به شکست رو برو نمی‌گردید. برای "ش. آهن‌گر" خط و مشی هیچ ارزشی ندارد. او نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد این شکست فاجعه آمیز را از دید خط و مشی تسلیم طلبانه به بحث بگیرد، بناءً خود را این در و آن در می‌زنند تا راهی برای برانته خود از تسلیم نمودن نیروهای رزمنده و ریختن خون تعدادی در زیر لوای تسلیمی و تسلیم طلبی پیدا نماید. مسنول این همه خیانت‌های ملی نه افراد و اشخاص و نه کمبودات و نواقص است، بل که مشی تدوین شده "آیژک" است که می‌خواست «اندیشه پرولتاریا را برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» منطبق گرداند. گرداننده اصلی این مشی ارتجاعی - اسلامبستی "ش. آهن‌گر و نعیم ازهر" اند.

چرا "ش. آهن‌گر" همیشه از کمبود و نواقص صحبت مینماید، نه از انحرافات و خیانت ملی؟ تسلیمی و تسلیم طلبی یک خیانت ملی طبقاتی است که "ش. آهن‌گر" و شرکا از زمان اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران سوسیال امپریالیست تا کنون مرتکب شده اند. باید به این تومور خبیثه بعنوان یک خیانت ملی برخورد انتقادی صورت گیرد. چرا "ش. آهن‌گر" به این تومور خبیثه بعنوان خیانت ملی برخورد نمی‌کند، بل که می‌خواهد آن را بعنوان "کمبود و نواقص" بررسی کند؟ دلیلش روشن است، او تسلیم طلبی را در مشی ارتجاعی - اسلامی خویش پذیرفته و می‌خواهد به خواننده طوری موضوع را قابل فهم سازد که اگر این کمبودات و نواقص نمی‌بود ما این شکست را متحمل نشده، بل که به موفقیت‌های نایل می‌شدیم!! ما این موضوع را با بحث‌های قبلی "ش. آهن‌گر" مقایسه می‌نمایم تا خواننده به تریه تقلب کاری "ش. آهن‌گر" متوجه شود.

"ش. آهن‌گر" کمبودات را در چهار ماده بررسی نمود. به این بحث توجه نمایند:

1- عدم تشکیل آگاه و با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد در درون جبهه متناسب با کار عظیمش.

2- نداشتن متکای تشکیلاتی پشت جبهه نی به عنوان رهبری کننده آگاه، باتجربه، مستحکم و دارای اوتوریتة واحد و مرکزی تا بتواند پاسخگوی نیازهای عظیمش باشد، چه پلورالیسم حاصله چندگانگی آورده بود.

3- نداشتن امکانات وسیع جهت حل مشکلات نظامی جبهه.

4- نفوذ عناصر جاسوس در درون جبهه، بالاثرنواقص نامبرده فوق.

اگر در درون جبهه یک «تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» وجود نداشت اولاً چرا "ش. آهن‌گر" و شرکا این نیروها را به قربان‌گاه فرستاد و خون تعداد زیادی را در مسیر تسلیم طلبی ملی ریخت؟ و ثانیاً اگر چنین تشکیلی در درون جبهه وجود نداشت پس چرا "ش. آهن‌گر" در قسمت هشتم سندش ساخت تشکیلاتی جبهه را این قسم بیان نموده است؟

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود :

1- شورای رهبری جبهه



## 2- قوماندانی نظامی جبهه

### 3- کمیته فرهنگی

### 4- کمیته مالی

### 5- شعبه صحی

1- شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.

## 2- قوماندانی نظامی جبهه شامل اجزای زیر بود :

مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاونین قوماندان عمومی، که یکی از آن ها مسئول آموزش تنوری های نظامی بوده، و فرماندهان گروه های نظامی.

3- کمیته فرهنگی از مسئول فرهنگی و کادرهایی چند ترکیب گردیده بود. این کمیته ضمن تهیه اوراق و اعلامیه ها، مسئول تهیه و تدریس مواد آموزشی به اعضای جبهه و تشکیل حلقات سواد آموزی به مردم قریه های تحت پوشش کاری جبهه بود.

4- کمیته مالی شامل آمر مالی و خزانه دار.

5- شعبه صحی دارای سه داکتر و چهار معاون داکتر بوده است. شعبه صحی در رسیدگی امور صحی به مردم شب و روز نمی شناخت و پرسونل طبی اش همیشه مصروف مداوای مردم بودند.» (قسمت هشتم صفحه 24)

"ش. آهن گر" در ماده اول نواقص و کمبودات را در «عدم تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» می بیند، اما در قسمت هشتم سندش کاملاً از یک «تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» صحبت می نماید. "ش. آهن گر" از این تناقض گویی یک هدف را دنبال می کند و آن این که می خواهد روی تسلیمی و تسلیم طلبی هایش پرده استتاری بکشد و این هم غیر ممکن است، زیرا تسلیمی و تسلیم طلبی "ش. آهن گر" و شرکا همچو آفتاب روشن است.

به تناقض گویی دیگرش در ماده دوم توجه نمایند: او در ماده دوم مدعی است که «نداشتن متکای تشکیلاتی پشت جبهه نی به عنوان رهبری کننده آگاه، با تجربه، مستحکم و دارای اوتوریته واحد و مرکزی تا بتواند پاسخگوی نیازهای عظیمش باشد» به همین دلیل جبهه به شکست منجر گردید

حال می بینیم که در قسمت سوم سندش در مورد خط مشی تشکیلاتی چه چیزی را بیان نموده است:

«در میزان ۱۳۵۷ ش اساسات تنوریک يك مشی حاصل آمد و ارانه شد، که به کلی ترین مسایل ایدنولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می داد (اثری به نام "از تضاد چه می دانیم و راه حلش را چه گونه می یابیم؟"). پس از آن آثاری دیگر به دست آمد، تا این که در ثور ۱۳۵۸ ش، در نتیجه کار و پژوهش پیر ارج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم (این اثر برنامه گونه با امضای "آیژک" منتشر شد و به همین نام شهرت یافت). این طرح، مشی مستقل ملی که مشعلدارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و دریافته شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی و رادیکال (به مفهوم انقلابی و نه بنیادگرایانه)، هر چند زودگذر و مقطعی، استتار می یابد. (این اثر را درپروسة وحدت جنبش، به محافل دیگر هم دادیم و بعداً از آن در تدوین برنامه "ساما" بهره گرفته شد).

( قسمت سوم سند - صفحه 11 و 12- تاکیدات از ماست)

هر گاه به قسمت سوم سند "ش. آهن گر" توجه نمایند قبل از این بحث او به تمام معنی علیه خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین به مبارزه برخاسته و خصومتش را با آن به نمایش گذاشته است. او این سبک کار را یک سبک کار مضحک خوانده و ادعا نموده که آن را در هم شکسته اند و سبک جدیدی را بنیان گذاری نموده اند. و مدعی است که این سبک جدید «طرح برنامه و کار ارزنده بود» و «خط کلی این برنامه، فراگیری تیوری عمومی و تجارب تاریخی بود برای انطباق در شرایط گشود» بعد از همه توصیف می گوید که «در میزان 1357 ش اساسات تیوریک یک مشی حاصل آمد و ارانه شد، که به کلی ترین مسایل ایدنولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می گفت!» او این خط و مشی را خط مشی «مستقل ملی که مشعلدارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی ...» استتار

می‌یابد. این تناقض‌گویی هویت اصلی "ش. آهن‌گر" را بخوبی بیان می‌کند. و نشان می‌دهد که واقعا به خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" پشت پا زده و آنرا «در هم شکسته است»

بخوبی مشخص است که نه تنها در درون جبهه بل‌که بیرون از جبهه هم تشکیلی برای رهبری جبهه وجود داشته است. "ش. آهن‌گر" برای این‌که مسئولیت تسلیمی و تسلیم طلبی را از از شانه خود پائین گذارد به چنین تناقض‌گویی متوصل می‌شود.

بعد از همه این تسلیمی و تسلیم طلبی بکار بردن کلمه انقلابی دیگر واقعا وقاحت تسلیم طلبانه می‌خواهد. "ش. آهن‌گر" باید پی برده باشد که بیرون شدن این کلمات از دهان او و شرکایش را امروز دیگری قبول نمی‌کند. انعکاس این صداها فقط برای خودشان خوش آیند است.

"ش. آهن‌گر" بخوبی می‌داند که طرح و تدوین مشی ارتجاعی - اسلام‌پسندی (ادغام اندیشه پرولتری با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی) در حقیقت دست کشیدن از انقلاب است. یا بعبارت دیگر دست کشیدن از انقلاب به معنای محکوم نمودن توده‌ها به بردگی ابدی، محکوم کردن آنان به تحمل مصائب و تلفات بی‌حد برای همیشه می‌باشد. امروز ما این مصائب و تلفات بی‌حد را در مشی تدوین شده "ش. آهن‌گر" بخوبی شاهد هستیم.

هر گاه گروه رهبری خط مشی غیر انقلابی (غیر مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) را در پیش‌گیرد و تشکل خود را به یک تشکیل تسلیم طلبانه رفرمیستی مبدل سازد، در آن صورت این تشکیل هژمونی خود را از دست داده، و منجر بدان می‌شود که نیروهای تحت رهبری‌اش دچار تلفات سنگین و بیهوده گردند.

چنانچه تشکلی نتواند اشتباهات و انحرافات خود را انتقاد و اصلاح نماید در سرایشی اپورتونیزم لغزیده و به زانیده امپریالیزم و بورژوازی ارتجاعی مبدل خواهد شد. ما این لغزش را در وجود "ش. آهن‌گر" در مدت 41 سال و بخصوص 18 سال گذشته بخوبی مشاهده نمودیم. او مدت‌های مدیدی در تسلیمی غرق بود و بعد زیر نام "ادامه دهندگان ساما" به تسلیم طلبی روی آورد و به تعقیبش "عقاب" را بعنوان ارگان مرکزی "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به چاپ رساند. و بعدا بعنوان فردی مستقل خود را متبارز نمود و حالا از مشی مرده ارتجاعی - اسلامی بدفاع برخاسته است. این چرخیدن‌ها خصوصیات اساسی اپورتونیزم می‌باشد.

"ش. آهن‌گر" بخوبی می‌داند که از مارکس تا مانو بر این امر تاکید ورزیده اند که «مهم‌ترین تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی اینست که پیشرفت و پیروزی انقلاب وابسته به وجود یک حزب انقلابی پرولتری است. ضروریست که یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. ضروریست که یک حزب انقلابی مبتنی بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینیزم وجود داشته باشد و دارای سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی باشد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که بتواند حقیقت عمومی مارکسیزم - لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلابی کشور خود تطبیق دهد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که بتواند بین رهبری و توده‌های وسیع مردم پیوند فشرده‌ای برقرار سازد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که قادر باشد از حقیقت با قاطعیت پیروی کرده و اشتباهات را تصحیح نماید و انتقاد و انتقاد از خود را بکار برد.» (نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در پاسخ به نامه مورخ 30 مارس سال 1363 کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) هرگاه چنین حزبی وجود داشته باشد هیچ جاسوسی را مجال آن نیست که خط مشی اصولی را کاملا منحرف نماید، بلکه حزب انقلابی بر مبنای اصولی علمی و دقیق مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی خویش مواظب همه چیز بوده و جاسوس را می‌تواند شناسایی نموده و با آن برخورد انقلابی نماید. هر گاه مشی ضد انقلابی که می‌خواهد «اندیشه پرولتری را با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» برای رهبری جنبش توده‌ها ارانه نماید چنین تشکیلی معجون کاملی از هر چه بخواهی هست و هیچ‌گاه قادر به رهبری مبارزه انقلابی توده‌ها وسیع مردم نبوده و قادر نیست به رسالت خطیر تاریخی پرولتاریا را جامه عمل بپوشاند.

### قسمت سیزدهم

"ش. آهن‌گر" قسمت سیزدهم بحث خود را با جبهه سازی غرب سرک این‌طور آغاز می‌کند:

» c - جبهه غرب سرک:

## 1 - جبهه اول ( میزان ۱۳۵۸ - حوت ۱۳۵۸ ش )

## 2 - جبهه دوم ( حمل ۱۳۵۹ - حوت ۱۳۶۰ ش )

**جبهه اول -** آن سان که تذکر رفت، يك هدف سفر و کار رفقا در ایران، راه یافتن به جبهات نبرد یا به اصطلاحی که وقت رفقا می گفتند «یافتن جای پائی در جبهات جنگ» بود، که برقراری روابط با دفتر «جمعیت العلمای حرکت انقلاب» اولین درجه ایست به منظور آن راه یابی. انجام چنین امری نیاز به شناخت عمیق از چگونگی روابط بین جبهات و کمیته ها، چگونگی ترکیب و کیفیت جبهات و چگونگی موقعیت جبهات در مناطق و چگونه بودن عملکرد مجاهدین داشت؛ تابتواند چگونه وارد شدن به جبهات را دریابد. طبیعیست که بسر رساندن این وظیفه برای روشنفکر انقلابی کاری پر از انواع خطرها، منجمله خطر جانی است. با اینحال برای رسیدن به این شناخت، «ولید»، به مثابه اولین روشنفکر انقلابی در این حوزه، وظیفه می گیرد که از طریق «جمعیت العلماء» امکانات آن رهسپارکنار مرز شود،» (قسمت سیزدهم صفحه 34 سند - تاکیدات از ماست)

"ش. آهنگر" میگوید که «برقراری روابط با دفتر "جمعیت العلمای حرکت انقلاب" اولین درجه ایست به منظور» راه یابی به جبهه! برقراری این روابط در حقیقت تسلیم طلبی طبقاتی است. ما فکر می کردیم که حد اقل "ش. آهنگر" به این نکته آگاهی دارد و روی این تسلیمی و تسلیم طلبی طبقاتی انگشت انتقاد بگذارد و ضربات وارده را ناشی از این تسلیم طلبی بررسی نماید، اما علاوه بر این که او این کار را نمی کند، بل که آن را مورد تائید قرار داده است و به این تسلیم طلبی افتخار می کند. تسلیم طلبی طبقاتی توده های ستم دیده را به رفرمیزم می کشاند. هرگاه نتوانیم بر تسلیم طلبی طبقاتی غلبه کنیم غیر ممکن است که بتوانیم جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران را با کامیابی به پیش بریم، بدین ملحوظ دفاع از میهن غیر ممکن می گردد.

در این قسمت سوال این طور مطرح می شود که آیا باید توده های ستم دیده را در مقاومت علیه اشغالگران تا سطح مقاومت همگانی که احزاب و سازمان های انقلابی آن را توصیه می کنند ارتقاء دهیم و یا این که احزاب و سازمان های انقلابی راتا سطح توده های عوام و احزاب ارتجاعی تنزل دهیم؟

طوری که معلوم می گردد که "ش. آهنگر" مورد دومی را انتخاب نموده است. مگر او نمی داند که تسلیم طلبی طبقاتی نیروی ذخیره تسلیم طلبی ملی است؟ علت تسلیم طلبی ملی "ش. آهنگر" و شرکا دقیقاً در تسلیم طلبی طبقاتی آن ها نهفته بود. مانوتسه دون در این زمینه می گوید:

«تسلیم طلبی طبقاتی در واقع نیروی ذخیره تسلیم طلبی ملی است و زیان مندترین گرایش است که به اردوگاه جناح راست کم می رساند و جنگ را به شکست می کشاند، برای تامین آزادی ملت چین و توده های زحمتکش و برای تقویت مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی ما باید به مبارزه با گرایش تسلیم طلبی طبقاتی در درون حزب کمونیست و در صفوف پرولتاریا بر خیزیم و این مبارزه را در تمام شئون کار خود گسترش دهیم.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 99)

"ش. آهنگر" به این تسلیم طلبی افتخار نموده و می گوید که ««ولید»، به مثابه اولین روشنفکر انقلابی در این حوزه، وظیفه می گیرد که از طریق «جمعیت العلماء» امکانات آن رهسپارکنار مرز شود،»

این بحث بخوبی بیانگر آنست که اولین شخصی که تن به تسلیمی و تسلیم طلبی طبقاتی داده "ولید" و شرکا بوده اند. آن ها برای بدست آوردن "امکانات" کاملاً در "جمعیت العلماء" منحل گردیدند. چنین شخصی و اشخاصی را نه تنها نمی توان انقلابی نامید، بل که عناصر ضد انقلابی اند که به طبقه زحمتکش کشور خیانت ورزیده است.

"ش. آهن‌گر" شروع جبهه در غرب سرک هرات را اول «میزان 1358 - حوت 1358 ش» می‌گوید. طوری که در قسمت‌های قبلی بیان نمودیم، باز هم می‌گوئیم که این تاریخ سازی جعلی است. زیرا "ش. آهن‌گر" در همین قسمت (سیزدهم سندش) از رفتن نیزک به جبهه غرب سرک یاد می‌کند، در این بحث "ش. آهن‌گر" توجه نمایند:

«واینست اولین جبهه ای که به وسیله ما در "جمعیت علمای حرکت انقلاب" تاسیس می‌شود. وبه دورفیق (ولید و نیزک) از طرف حوزه وظیفه و رهنمود داده می‌شود تا به عنوان اعضای این جبهه راهی منطقه شوند، که چنین می‌شود، اما بعدش چه؟» (صفحه 35 سند)

طوری که قبلا بیان نمودیم که نیزک اصلا به محفل هرات سرکاری نداشت، او در ابتدا همراه اقوامش با داکتر هادی بختیاری غباری بود و بعد از آن به عضویت "سازمان مردم" در آمد و اواخر دلو و اوایل حوت سال 1358 خورشیدی به ایران رفت و تا اوایل سال 1359 خورشیدی همین عضویت را داراست و از اوایل سال 1359 خورشیدی توسط "ش. آهن‌گر" به "ساما" جذب گردید. اما "ش. آهن‌گر" مدعی است که او و نیزک در میزان 1358 خورشیدی به تکاپوی جبهه داخل افغانستان آمدند!

"ش. آهن‌گر" برای تبرئه خود قیام 24 حوت 1357 خورشیدی را قیام خود بخودی می‌خواند:

«آنچه ازین تجارب حاصله می‌آموزیم اینست که: در مناطق مورد نظرما، پس از شکست جنبش خود بخودی ۲۴ حوت، با استفاده از ریخت وپاش آن، بیشتر آن عده ای که به عنوان فرمانده، سرپرست یا تشکیل دهنده و یا سازمانده جبهات سر بلند کرده اند، یا قاچاقچیان مشهوراند و یا دزدان بنام، یا کاکه جوان های مغروراند ویا بند و زندان کشیده های نامدار این خیل. ونیز آن عده جوانان روستائی که خون شان برای جنگ با دولت دستنشانده از ۲۴ حوت تاکنون گرم است و درجوش؛ درپی آنند تا کجا کس نامداری را بیابند و به عضویت جبهه وی درآیند. همچنان کمیته ها (تنظیم ها ی مستقر در ایران) پیوسته درتلاش جذب و جلب اینگونه شخصیت های مشهور و منشور بودند تا آنان را مسلح نمایند وامکانات خویش را در دسترس شان گذارند.

ما نیز با درك این واقعیت ناگزیر برآن شدیم تا این چنین امکانی را باید بدست آوریم و بدینگونه توانسته باشیم در قدم اول راهی را برای رسیدن به جبهه بازنمائیم. لذا رفقای که مسئولیت کار جبهه ای داشتند وظیفه گرفتند تا جهت دست یافتن به همچو امکانی خود در جست وجو باشند واز آنچه در توان دارند استفاده کنند.

برحسب و اساس این وظیفه و پیگیری رفقای مسئول بخش کار جبهه ای از وظایف محوله شان، رفیق "ولید" موفق می‌شود تا یکی از این گونه آدم های نامی و مشهوری را که بین همقطاران خویش نیز سره بوده و گردن غیرتش بلند و هنوز پای به عرصه گاه نبرد ضد تجاوز نگذاشته است، و نیز مردم محل، نزدیکان و اطرافیانش و کمیته ها (احزاب اسلامی) از او دعوت می‌نمایند تا به عنوان مؤسس و فرمانده يك جبهه قدم به میدان گذارد، باشناسائی قبلی و رابطه ای که در زندان با او داشته است، جذب نماید و از طریق "جمعیت علمای حرکت انقلاب" از او دعوت می‌کند؛ که او این دعوت رفیق "ولید" را می‌پذیرد و آماده مسلح شدن و تاسیس جبهه در منطقه می‌شود. ازین طریق است که نخستین قدمگاه ما به سوی نبردگاه بازمی‌شود، تامشی انقلابی در دست داشته خویش را در پهنه رزمگاه که سینه پراتیک انقلابی است به آزمون گذاریم.

درین زمان کمیته که ما آن را برای استفاده برگزیده ایم در ایران قدرت تسلیحاتی ندارد تا در دسترس جبهات متشکله قرار دهد، بلکه هنوز تهیه سلاح بردوش خود مجاهدین است و آنانی که

از این سوی مرز راهی دیار خویش برای مقابله با تجاوز و انجام امر جهاد اند، کوله پشتی شان با کاغذ یاره هائی از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و . . . پر می شود. تا باکوله پشتی پر از کاغذ به جنگ کوله پشتی مملو از نارنجک بروند» (صفحه 35 سند - تاکیدات از ماست)

"ش. آهن‌گر" با خود بخودی خواندن قیام 24 حوت 1357 خورشیدی فکر می‌کند که می‌تواند خود و شرکا را تیرنه نماید. قیام 24 حوت 1357 خورشیدی اصلاً خود بخودی نبود. طوری که بیان نمودیم که تاریخ قیام 24 حوت 1357 خورشیدی هرات از روز سه شنبه 22 حوت آغاز گردید. در روز 22 حوت قیام مردم ولسوالی پشتون زرغون تحت رهبری مولوی غلام حیدر شروع شد و در روز چهارشنبه 23 حوت قیام مردم ولسوالی غوریان و ولسوالی شندند آغاز گردید فقط در قیام مردم ولسوالی غوریان اخوان نقشی نداشت و نقش مولوی‌ها نیز کم‌رنگ بود، زیرا نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین (بخش مدافعین) از همان ابتدای کودتای 7 ثور علیه کودتای ننگین ثور موضع گرفتند و به تبلیغ و ترویج علیه کودتا چنان پرداختند و زمینه ساز قیام 23 حوت 1357 خورشیدی در ولسوالی غوریان نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین بودند. قابل یاد آوری است که این نیروها از جمله مدافعین جریان دموکراتیک نوین بودند و هیچ ارتباطی به انتقادیون و یا "محفل هرات" نداشتند. در راس قیام ولسوالی غوریان دو نفر قرار داشت که یکی مربوط به جریان دموکراتیک نوین بود و دیگر از افراد با نفوذ که می‌توان گفت که از جمله دهقانان مرفه بود که از محبوبیتی خوبی بین مردم غوریان برخوردار بود.

ربانی، گلبدین و مولوی محمد نبی متحداً زیر نام "جمعیت العلماء" با همکاری دولت ایران چهار گروپ را زیر رهبری گل احمد تیزان، کمال قلبه گز، شیرآقا چونگر و گل احمد مشهور به گلک کور مسلح نموده و شب 24 حوت 1357 خورشیدی به هرات روان نمودند و صبح 24 حوت ساعت 7 صبح آن‌ها جنگ را از درب قندهار شروع نمودند هم‌زمان با این قیام افراد مشخصی در قریه جات عکس‌های گلبدین، ربانی و مولوی محمد نبی را به دیوارها نصب نمودند (زیر عکس هر کدام جمعیت العلماء نوشته بود) و مردم را به قیام دعوت می‌نمودند، به ساعات 9 صبح قیام قریه جات حومه شهر را در بر گرفت و مردم به شهر ریختند و تا ساعت 2 بعد از ظهر قریه جات ولسوالی‌های گذره و ولسوالی انجیل هرات را در بر گرفت، و در ظرف دو روز تمامی ولسوالی‌های هرات را فراگرفت. در این قیام افرادی که سلاح داشتند با سلاح خود و آن‌های که سلاح نداشتند با بیل و کلنگ به قیام کنندگان پیوستند. بعد از شکست این قیام علاوه بر چهار گروه مسلح، بعضی گروه‌های دیگری زیر رهبری چهار گروه متذکره مسلح گردیده و در مناطق خویش فعالیت شان را شروع نمودند. دیری نپایید که گلبدین و ربانی از این اتحاد بریده و بنام‌های مستقل شان به فعالیت شروع نمودند.

اولین کمیته در تایبات توسط یکی از افسران فرقه 17 هرات و یکی از استادان ولسوالی غوریان ساخته شد. بعد از ساختن این کمیته افراد جمعیت اسلامی به سراغ شان آمد و با آن‌ها به تفاهم رسیدند. آن‌ها از این طریق اسماعیل خان و علاءالدین افسران فرقه 17 مسلح نموده و به هرات فرستادند. بعد از مدتی مناسبات بین کمیته تایبات و جمعیت به هم می‌خورد و کمیته با "حرکت اسلامی" می‌پیوندد و برای اسماعیل نامه روان می‌کنند و برای شان می‌گویند که بعد از این نامه‌ها را عنوانی "حرکت اسلامی" روان کنید. اسماعیل در جواب می‌نویسد که ما با کسانی که پیمان بستیم پیمان نمی‌شکنیم. از آن به بعد اسماعیل و علاءالدین از رفقای شان بریدند و به "جمعیت اسلامی" وفادار باقی مانده که تا امروز این وفا داری پا برجاست. هم‌زمان با ایجاد گروپ‌های مسلح، "جمعیت اسلامی" تشکیلی بنام "شورای شهری" تحت رهبری استاد عبدالله فرهاد ایجاد نمود. بعد از مرگ عبدالله فرهاد در راس رهبری "شورای شهری" استاد قاری عزیزالله مشهور به حاجی قاری قرار گرفت که تا پیروزی مجاهدین در راس این "شورا" قرار داشت. در میان چهار گروه مسلح متذکره کمال قلبه گز دزد معروف و مشهور بود، شیرآقا چونگر از جمله عیاران و یاغی رژیم دادود خان که از طرف خواجه ابدال میرآب جوی انجیل پدر خواجه رسول حمایت می‌گردید. گل احمد تیزان از جمله افراد متنفذ و کاکه بود اما گل احمد کور فاسدالاخلاق بود. بعد از شکست قیام 24 حوت تعدادی از اربابان و متنفذین مناطق در راس گروپ‌های مسلح قرار گرفتند که نسبت به توان و قدرت شان سوء استفاده‌های مانند زورگیری و قاچاق و حتی دزدی نمودند. همه شان تحت رهبری احزاب جهادی

بودند و هر یک از احزاب جهادی دارای تشکل خود بود و محاکم عدلی خود را داشت. و در ضمن در راس بسیاری گروه‌های مسلح کادرهای اخوانی قرار داشت.

جای تعجب این‌جاست که "ش. آهن‌گر" مانند احزاب جهادی روی منتفدین و اربابان تکیه نمود، فقط با یک تغییر، و آن این که احزاب جهادی دارای تشکیلات خود بود و در راس بسیاری گروه‌ها کادرهای رهبری شان قرار داشت، اما "ش. آهن‌گر" و شرکا در غرب سرک هرات تحت رهبر "بزن بهادرهای مشهور" قرار داشتند و نتوانستند که رهبری خود را بر آن‌ها اعمال نمایند، فقط در گلران رهبری گروه مربوط به "ش. آهن‌گر" و شرکا قرار داشت که فرمان‌ده گروه عضویت پر افتخار "جبهه ملی پدر وطن" را نیز پذیرا گردید. در این زمینه بعداً در قسمت هفدهم پیش‌تر توضیح خواهیم داد.

"ش. آهن‌گر" می‌گوید که «ما نیز با درک این واقعیت ناگزیر بر آن شدیم تا این چنین امکانی را باید بدست آوریم». ما هم ناگزیریم ببینیم که "ش. آهن‌گر"، "این چنین امکانی را چگونه بدست آورده است. بهتر است که بدست آوردن این امکانات را از زبان خودش بشنویم:

«درین زمان کمیته که ما آن را برای استفاده برگزیده ایم در ایران قدرت تسلیحاتی ندارد تا درسترس جبهات متشکله قرار دهد، بلکه هنوز تهیه سلاح بردوش خود مجاهدین است و آنانی که از این سوی مرز راهی دیار خویش برای مقابله با تجاوز و انجام امر جهاد اند، کوله پشتی شان با کاغذ پاره هائی از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و... پر می شود. تا باکوله پشتی پر از کاغذ به جنگ کوله پشتی مملو از نارنجک بروند»

خواننده بخوبی می‌تواند درک نماید که "ش. آهن‌گر" چقدر تنزل نموده است. او با رها نمودن خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" به سطح احزاب جهادی تنزل نموده است. نقل قول او بخوبی بیان‌گر آنست که او به شیوه احزاب جهادی عمل نموده و با «کوله پشتی ... از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و ...» راهی جبهه می‌گردد، تا با تبلیغ و ترویج بتواند افرادی را برای جمعیت العلماء جلب و جذب نمایند چنانچه از جذب تعدادی افرادی و بخصوص فیض الدین بختیاری به خود می‌بالد و با افتخار یاد می‌کند. او می‌گوید:

«ولید» موفق می‌شود تا یکی از این گونه آدم‌های نامی و مشهوری را که بین همقطاران خویش نیز سره بوده و گردن غیرتش بلند ... باشناسائی قبلی و رابطه ای که در زندان با او داشته است، جذب نماید و از طریق «جمعیت علمای حرکت انقلاب» از او دعوت می‌کند؛ که او این دعوت رفیق «ولید» را می‌پذیرد و آماده مسلح شدن و تأسیس جبهه در منطقه می‌شود.»

باز هم ناگزیریم که اشاره‌ای به این «آدم نامی و مشهور» که "ش. آهن‌گر" او را این قدر می‌ستاید نمایم و بدانیم که «گردن غیرت» این آدم مورد نظر "ش. آهن‌گر" چقدر «بلند» است.

این "آدم نامی و مشهور" فیض الدین بختیاری است. او یک قاتل نامی و بچه باز مشهور است که حتی در جبهه از خوابیدن همراه بچه ابایی نداشت او به رهنمایی "ش. آهن‌گر" به رژیم پوشالی تسلیم شد و تا آخرین لحظه‌ای عمرش با تسلیمی هم‌نوا بود. "ش. آهن‌گر" با افتخار برویش نگاه می‌کرد و احترامش را می‌نمود!! "ش. آهن‌گر" این حرکت و عمل‌کرد ارتجاعی خویش را می‌خواهد «مشی انقلابی» جا زند. او با پر رویی تمام می‌گوید که ما از این طریق توانستیم که گام‌های نخست را بسوی جبهه باز نمایم

«تأمشی انقلابی در دست داشته خویش را در یهنه رزمگاه که سینه پراتیک انقلابی است به آزمون

گذاریم.»

بحث خود را با نقل و قول لنین ادامه می‌دهیم، لنین می‌گوید:

«ما سوسیال دموکرات‌های انقلابی از این سر فرود آوردن در برابر جریان خود بخودی، یعنی در برابر آن چیزی که "در لحظه حاضر" هست، نا راضی هستیم؛ ما خواهان تغییر تاکتیکی هستیم که در سال‌های اخیر حکمروایی داشته است، ما می‌گوییم "پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم ابتدا بطور قطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم" خلاصه آلمانی‌ها در مقابل آنچه که موجود است باقی مانده و تغییرات را رد می‌کنند، اما ما خواستار آنیم که آنچه موجود است تغییر یابد سر فرود آوردن در برابر آن و سازش با آن را رد می‌کنیم.

همین فرق کوچک است که رو نویس کنندگان "آزاد" قطع‌نامه‌های آلمانی متوجه آن نشده اند. «لنین مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه 81 - تاکیدات از ماست)

در نقل و قول فوق الذکر، خود "ش. آهن‌گر" هم معترف است که او نه در مقابل جنبش خود بخودی، بلکه در مقابل یک جنبش رهبری شونده از طرف ارتجاعی‌ترین احزاب سر فرود آورده است، او نه تنها خط فاصل بین خود و احزاب جهادی نکشید، بلکه با هم‌نوایی با آن‌ها به تدوین خط مشی ارتجاعی - اسلامی پرداخت و شعار "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را بلند نمود.

آیا "ش. آهن‌گر" نمی‌داند کسانی را که این قدر بنام "آدم مشهور و نامی" می‌ستاید یا لومین اند که به تمام اعتقادات پشت پا زده و یا از روحانیون منتفدی اند که تحت تاثیر افکار اخوانی قرار دارند؟ او نمی‌داند که این‌ها افراد نادان و جاهلی اند که رژیم‌های ارتجاعی بخوبی می‌توانند برای "باندهای سیاه" اجیر شان کنند؟ ما از سال 1357 خورشیدی تا کنون شاهد تنظیم چنین "باندهای سیاه" هستیم.

"ش. آهن‌گر" بخوبی آگاه است که مشی انقلابی در روستا روی دهقانان و بخصوص دهقانان فقیر و پیش‌رو متکی می‌گردد، نه روی منتفدین منطقه و افراد لومین. مشی انقلابی در قدم اول به تشکیل کمیته‌های (شوراهای) دهقانی بمنظور آگاهی دادن دهقانان برای درهم شکستن نظم کهن اقدام می‌نماید. اما "ش. آهن‌گر" با پیروی از مشی ارتجاعی اسلامی خود برای جلب و جذب افراد متفد و لومین به حزب "حرکت انقلاب اسلامی" کمر همت بست و به مسلح نمودن این افراد اقدام نمود و جبهات را با چنین افراد برای "حرکت انقلابی اسلامی" مسلح ساخت تا طرحات خرده بورژوازی تسلیم طلبانه خویش را جامه عمل بپوشد. آن چیزی که برای انقلابیون مانویست در زمان اشغال کشور حایز نهایت اهمیت است پیاده نمودن مشی مانویستی در میان توده‌های ستمدیده کشور، یعنی ایجاد شوراهای انقلابی کارگران و دهقانان به منظور به پیروزی رساندن انقلاب ملی علیه اشغال‌گران و در تابعیت از آن پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین تا پیروزی قطعی علیه امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بوروکرات. در این مسیر اولاً باید که جنبش دهقانان و کارگران را از هر گونه مخلوط‌های ارتجاعی پاک و منزله نگهداشت و ثانیاً باید سازمان مستقل طبقاتی ستمدیدگان رادر هر مورد و هر شرایط ایجاد نمود. برای پاکیزه نگهداشتن جنبش انقلابی دهقانان با هر گونه امتزاج جنبش دهقانان با احزاب و جریان‌های ارتجاعی به مبارزه بر خاست. ما بیش از پیش با چنین امتزاج و مخلوط‌های برای مبارزه آماده می‌شویم. بنا بقول لنین «ما پشتیبان قیام دهقانان هستیم. ما بی‌چون و چرا با اختلاط و امتزاج عناصر طبقاتی نا هم‌گون و احزاب نا هم‌گون مخالفیم» اما "ش. آهن‌گر" نه تنها به این توصیه لنین توجه‌ای نکرده، بلکه تلاش نموده تا دهقانان را هر چه بیش‌تر زیر لوای حزب ارتجاعی "حرکت انقلاب اسلامی" بسیج نماید.

حال از آقای "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که هر گاه با این طرحات خیالی خرده بورژوازی جای "جمعیت اسلامی" سازمان شما تحت رهبری "جمعیت العلما" به نیروی مقتدر بدل می‌شد و قدرت سیاسی را در دست می‌گرفت چه کاری می‌توانستید برای کارگران و دهقانان انجام دهید؟ جواب سوال کاملا روشن است.

برای خواننده بطور واضح و روشن مشخص شده که "ش. آهن‌گر" بعد از 41 سال جای این که روی عمل‌کرد خود از این که توده‌های ستم‌دیده را زیر لوای ارتجاعی‌ترین احزاب بسیج نموده و کمیته‌ها را با امتزاج و مخلوط‌های احزاب جهادی ساخته بطور انتقادی برخورد نماید، او شیفته وار از این امتزاج و مخلوط‌های ارتجاعی بدفاع برخاسته و آنرا می‌ستاید.

انگلس می‌گوید: «وظیفه پیشوایان عبارت خواهد بود که در تمام مسایل تیوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که که به علم تبدیل شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند و این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده‌های کارگر با جدیتی هر چه تمام‌تر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه‌ها را هر چه بیش‌تر فشرده و مستحکم ساخت.» (به نقل از مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه 83)

نقل وقول انگلس بخوبی "ش. آهن‌گر" را هدف قرار داده است. او نه تنها بعد از 41 سال نتوانسته خود را «از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق کهنه آزاد» نماید، بلکه این عبارات سنتی را می‌ستاید. خوشا به حال "ش. آهن‌گر"! مثل کبک سر خود را زیر برف می‌کند و خیال می‌کند همه چیز در اطرافش ناپدید می‌شود.

وظیفه ماست که هر گونه نغمه‌های آشتی طلبانه‌ای که از مغز افراد و اشخاص تراوش می‌کند افشاء سازیم. خواه آن‌ها این نغمه‌ها را از روی اعتقاد صادقانه بلزوم همکاری با اشغال‌گران و رژیم‌های پوشالی بسرایند و خواه از روی تمایل خوش رقصی که در مقابل اشغال‌گران دارند و یا از روی ناشی‌گیری، لذا ما موظفیم تا توده‌های ستم‌دیده را از دامی که اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای بدام انداختن شان می‌گستراند برحذر سازیم. با این نقل و قول "ش. آهن‌گر" متوجه خواهید شد که آقای "ش. آهن‌گر" چقدر با صداقت به "جمعیت العلما" خدمت نموده است.

«واینست اولین جبهه‌ای که به وسیله ما در "جمعیت علمای حرکت انقلاب" تاسیس می‌شود. وبه دورفیک (ولید و نیزک) از طرف حوزه وظیفه و رهنمود داده می‌شود تا به عنوان اعضای این جبهه راهی منطقه شوند، که چنین می‌شود، اما بعدش چه؟»

این دورفیک، که یکی شان هنوز خیلی جوان است فقط می‌تواند دستیار رفیق دیگرش باشد، در برابر يك آزمون سخت و دشوار قرار می‌گیرند، که در عین حال برای کار جبهه‌ای تشکیلات ما تعیین کننده است. چه، اگر این آزمون پیروز مندانه سربر نیاورند، به معنی این خواهد بود که راه رفتن روشنفکر به جبهه را گل آلود تر کرده اند، خمش را عمیق تر و پیچش را طویل تر. زیرا هنوز درین مناطق، روشنفکر را جایی نیست و هم مجال نفس کشیدن. بچه مکتبی و سرلوچ را، به مصداق جنایات خلقی- پرچمی‌ها، هنوز عامل دشمن و حامل استعمار می‌شناسند. لذا این برعهده این دورفیک است تا با عمل انقلابی خویش و صداقت بی شائبه خود، خویشان را به عنوان نزدیک ترین دوستان خلق تثبیت نمایند. تا بدین وسیله مرزی بین خود و روشنفکر نمایان "خلق و پرچم" ترسیم نموده و اعتماد مردم، به ویژه مجاهدین حاضر و حاکم در میدان و محل را نسبت به خود حاصل نمایند.» (صفحه 35 و 36 سند)



نتیجه جنگ مقاومت بخوبی بیان‌گر آست که "ش. آهن‌گر" و شرکا بر اساس مشی ارتجاعی - اسلامیستی و غیرمستقل و به عنوان نیروهای ضمیمه قطب‌بندی امپریالیستی - ارتجاعی‌ای که در سطح کشور، منطقه و جهان علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی، رژیم مزدور آن در افغانستان شکل گرفته بود، موضع‌گیری نمودند. با وجود تحمل قربانی‌های بیش از حد در این مبارزه و مقاومت نه تنها آن‌ها قادر نگردیدند که استقلال ایدیولوژیک - سیاسی از دست‌رفته خود را دوباره به دست بیاورند، بلکه از یک جانب بیش‌تر از پیش استقلال خود را از دست داده و در عرصه سیاسی جامعه به حاشیه کشانده شدند و از جانب دیگر در زیر آتش متقاطع دشمنان عمده و غیرعمده مورد سرکوب خونین قرار گرفتند.

آن‌ها جای این‌که از این وضعیت اسفناک درس بگیرند و مبارزات شان را سمت و سوی انقلابی دهند، با «صداقت بی‌شائبه خود» در جست‌وجوی حفظ موجودیت فزیک خود بعد از قدرت‌گیری جهادی‌ها آماده خدمت به ایشان گردیدند. بعد با جبهه عوض نمودن متحمل تلفات سنگینی دیگری گردیدند. در زمان اشغال کشور توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا آن درس‌های مهم تاریخی را فراموش نمودند و برای «بدست آوردن امکانات (پول و سلاح)» با اشغال‌گران و رژیم پوشالی هم‌نوا گردیده و در تمام بازی‌های انتخاباتی ارتجاعی سهم فعال گرفته و در دستر خوان پرخون رژیم پوشالی شریک گردیدند.

ادامه دارد